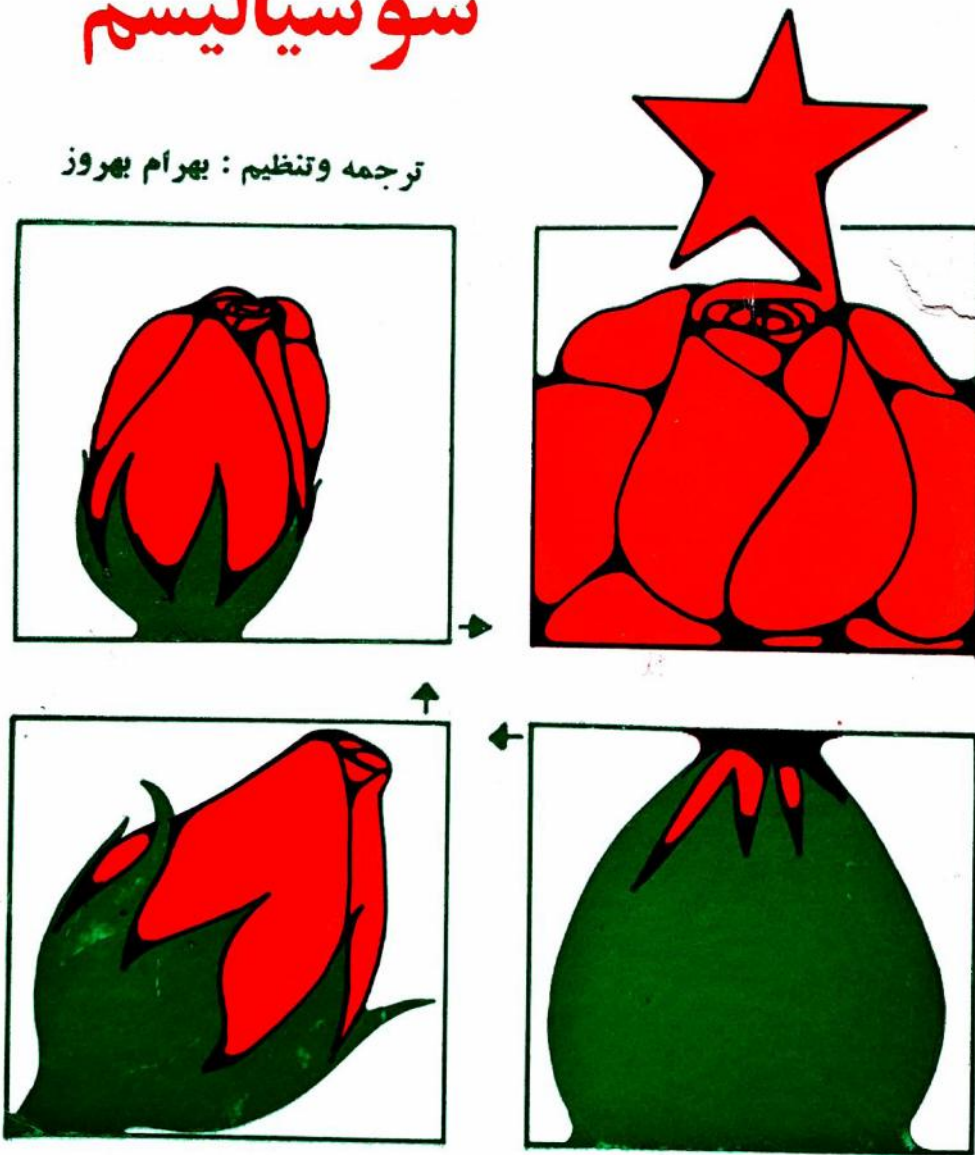


آموزش مقدماتی درباره سرمایه‌داری و سوسیالیسم

ترجمه و تنظیم : بهرام بهروز



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

**آموزش مقدماتی درباره
سرمایه‌داری و سوسیالیسم**

نویسنده : لئو هیوبرمان

ترجمه و تنظیم : بهرام بهروز

طرح روی جلد : بیژن شفیعی

چاپ اول : اسفند سال ۱۳۵۸

حقوق چاپ و نشر محفوظ است

بها ۴۵ ریال



انتشارات ابوریحان V

خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان نبش مشاق بلاک ۶۳ تلفن: ۶۶۲۰۸۲

"فهرست مطالب"

۳	فصل اول: نظام سرمایه داری
۳	۱- مبارزه طبقاتی
۵	۲- ارزش اضافی
۷	۳- انباشت سرمایه
۱۰	۴- انحصارها
۱۲	۵- توزیع ثروت
۱۳	۶- بحران و رکود اقتصادی
۱۵	۷- جنگ و امپریالیسم
۱۷	۸- دولت
۲۰	فصل دوم: نقد نظام سرمایه داری
۲۰	۹- سرمایه داری نظامی مخرب و ناپویا است
۲۳	۱۰- سرمایه داری نظامی غیر منطقی است
۲۶	۱۱- سرمایه داری نظام بی عدالتی است
۳۰	۱۲- سرمایه داری نظامی روبه زوال است
۳۲	فصل سوم: پایه گذاران سوسیالیسم
۳۲	۱۳- سوسیالیست‌های تخیلی
۳۶	۱۴- مارکس و انگلس
۴۵	فصل چهارم: سوسیالیسم
۴۵	۱۵- اقتصاد سوسیالیستی اقتصادی برآمده‌ریزی شده است
۵۱	۱۶- سوءالاتی چند در باره سوسیالیسم
۶۱	۱۷- آزادی
۶۵	۱۸- انسانها در جامعه سوسیالیستی
۶۶	۱۹- راه رسیدن به سوسیالیسم

پیشگفتار

متن حاضر از روی کتاب لئو هیوبرمن بنام "اصول مقدماتی سوسیالیسم" ترجمه و تنظیم شده است. لئو هیوبرمن، این مبارز آمریکائی، بخش بزرگی از زندگی خود را صرف ترویج و تبلیغ آموزش علمی سوسیالیسم در قاره آمریکا نمود. کتاب وی برای اولین بار در سالهای ۱۹۵۰ برای کارگران آمریکائی به رشته تحریر درآمد. بیان ساده و روشن مطالب و استواری نوشته‌ها سبب شد که این کتاب با تغییراتی چند در کشورهای آمریکای لاتین ترجمه شده و انتشار یابد. این کتاب در سال ۱۹۶۴ در شیلی بزبان اسپانیولی و سپس در سال ۱۹۷۰ در دیگر کشورهای آمریکای لاتین چون کلمبیا و غیره . . . منتشر گردید. باید تصریح کرد که کتاب حاضر یک تجزیه و تحلیل همه جانبه از تمامی مقولات و مباحث آموزش سوسیالیسم علمی نیست، بلکه فقط قصد آن دارد که مشخصات و وجوه بارز نظام‌های اجتماعی اقتصادی سرمایه داری و سوسیالیسم را به زبانی ساده ولی استوار و علمی بیان کند.

فصل اول کتاب ما را با بخشی از مهمترین مقولات نظام سرمایه داری، از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، آشنا میسازد و فصل دوم به نقد سرمایه داری میپردازد و دلایل زوال حتمی آن را شرح میدهد. فصل سوم چگونگی پیدایش اندیشه‌های سوسیالیستی و تکامل آنرا از تخیل تا علم مورد بررسی قرار میدهد و بالاخره فصل چهارم به شرح مشخصات عمده‌ی نظام سوسیالیستی اختصاص دارد. نیاز مردم ماکه تشنه شناخت عمیق تر مباحث جامعه‌شناسی و آشنائی علمی با جوامع سرمایه داری و سوسیالیستی هستند و در عین حال میخواهند که مطالب حتی الامکان ساده و همه فهم بیان شود، مترجم را بر آن داشت که این کتاب را به فارسی برگرداند، باین امید که مطالب آن بتواند موجب آشنائی مقدماتی همگان، بویژه کارگران، با نظام‌های سرمایه داری و سوسیالیستی باشد.

فصل اول: نظام سرمایه‌داری

۱- مبارزه طبقاتی

در پهنه گیتی انسانها با مشخصات و ویژگی‌های اقلیمی و فرهنگی و نژادی و اقتصادی مختلف و مخصوص بخود زندگی می‌کنند. یکی نیرومند و دیگری ضعیف، یکی توانگر و دیگری تهی دست، یکی دارای پوسنی سفید و دیگری دارای پوسنی سیاه، یکی زرد و دیگری قهوه‌ای است. ولی در عرصه معاش، همه‌آنان ناگزیرند مساعی خود را در راه تولید و توزیع اشیاء و لوازمی که بعنوان مایحتاج زندگی بدان نیازمندند بکار برند. لوازم و اشیائی که برای زندگیشان ضرور است.

انسانها در عرصه تولید و توزیع لوازم زندگی با هم در رابطه قرار می‌گیرند و در چهارچوب نظمی که رابطه تولیدی آن‌ها را مشخص میکند بفعالیت مشغول میشوند.

این نظام عبارت است از مجموعه‌ی مناسبات تولیدی که در جامعه حکمفرما است. انسانها برای تولید لوازم مورد نیاز خود مانند نان، لباس، خانه، سرپناه، مدرسه، دانشگاه و غیره به دو عامل اصلی نیازمندند:

۱- زمین، معدن، مواد اولیه، ماشین آلات، کارخانه و دیگر وسائلی که

اقتصاددانان آنها را وسائل تولید می‌نامند.

۲- نیروی کار و مهارتی که کارگران و زحمتکشان و یا بعبارت دیگر تولید

کنندگان بکار می‌برند تا بکمک وسائل تولید، اشیاء مورد نیاز خود را تولید نمایند.

این عامل دوم یعنی نیروی کار و مهارت تولیدکنندگان یک جامعه را اقتصاددانان

عامل انسانی تولید می‌نامند. مجموع عوامل بخش ۱ و ۲ نیروهای مولده نامیده

میشوند .

در کشورهای سرمایه‌داری جهان امروز ، وسائل تولیدی در تملک عمومی جامعه نیست . برعکس ، زمینها ، کارخانه‌ها ، معادن ، ماشین‌های تولیدی و بطور کلی وسائل تولیدی بطور عمده در تملک خصوصی اشخاص قرار دارند و مجموعه‌ی مالکین وسائل تولید در جامعه سرمایه‌داری یک طبقه اجتماعی را تشکیل میدهند که آنها را سرمایه‌داران می‌نامند . همین امر که شخصی در جامعه مالک وسائل تولید باشد و یا نباشد موقعیت و نحوه زندگی وی را در جامعه تعیین میکند .

اگر کسی متعلق به طبقه سرمایه‌داران باشد ، میتواند بدون کار کردن به حیات خود ادامه دهد . ولی اگر شخصی متعلق به طبقه زحمتکشان باشد و مالک وسائل تولید نباشد ، برای ادامه حیات خویش راهی جز کار کردن ندارد . طبقه‌ای بر اتکاء مالکیت خود امرار معاش میکند و طبقه دیگر به اتکاء کار خود . طبقه سرمایه‌دار درآمد خود را با تصاحب بخشی از ثمره کار زحمتکشان به دست می‌آورد و طبقه زحمتکشان درآمد خود را بصورت دستمزد از سرمایه‌داران می‌گیرد .

از آنجا که نیروی کار و مهارت زحمتکشان عامل عمده تولید ارزش‌های مورد نیاز جامعه است ، ممکن است تصور شود که قسمت عمده تولید نصیب زحمتکشان میگردد . ولی هرگز چنین نیست در جامعه سرمایه‌داری قسمت عمده ارزش تولید شده نصیب سرمایه‌داران میگردد و زحمتکشان بخش کوچکی از ارزشی را که با صرف نیروی کار و مهارت خود تولید کرده‌اند ، بدست می‌آورند .

تمایل به کسب سود هرچه بیشتر نیروی است که چرخ جامعه سرمایه‌داری را ب حرکت در می‌آورد . در چنین جامعه‌ای آن مالک وسائل تولید ، یعنی آن سرمایه‌داری از همه موفق تر است که با قیمت هرچه ارزان تر مواد مورد نیاز خود را تهیه کند و پس از تولید ، کالای خود را با قیمت هرچه گرانتر بفروش برساند . کوتاهترین راه دست یابی به سود هرچه بیشتر ، تقلیل مخارج تولید است . یکی از مخارج تولید ، دستمزدی است که سرمایه‌دار به کارگران می‌پردازد . از اینرو نفع سرمایه‌دار در این است که دستمزد کارگران خود را بحد اقل ممکن تقلیل دهد .

منافع مالکین وسائل تولید و زحمتکشان درست در نقطه مقابل هم قرار

دارد. از نظر سرمایه‌داران حق مالکیت مقدس‌ترین مقوله‌هاست و کیفیت زندگی زحمتکشان از اهمیت کمتری برخوردار است. ولی از نظر زحمتکشان انسانها، یعنی خود آنها، در مرحله اول اهمیت قرار دارند. و از اینرو در جامعه سرمایه‌داری، تضاد آشتی‌ناپذیر بین دو طبقه سرمایه‌دار و زحمتکش وجود دارد و مبارزه طبقاتی دائمی بین آنها ادامه دارد. سودیک طبقه زیان طبقه دیگر است. نوحه سرائی‌های محافل وابسته به سرمایه‌داری در مورد هماهنگی منافع متقابل طبقه سرمایه‌دار و زحمتکش جز برای گول زدن زحمتکشان نیست. رهائی کامل یک طبقه، محو طبقه دیگر است. ولی باید این واقعیت را در نظر داشت که وجود سرمایه‌داری وابسته به وجود زحمتکشان است و محو زحمتکشان از عرصه جامعه از نظر سرمایه‌داری مفهومی ندارد. درست برعکس، با تکیه به کار زحمتکشان است که سرمایه‌داری می‌تواند به نظام اقتصادی خود ادامه دهد. ولی وجود طبقه سرمایه‌دار برای ادامه زندگی انسانهای یک جامعه ضروری نیست و زحمتکشان می‌توانند خود وسائل تولید را در اختیار گرفته، چرخهای اقتصاد جامعه را برای ادامه زندگی به گردش در آورند.

۲- ارزش اضافی

در جامعه سرمایه‌داری، انسانها تولید نعمات را برای مصارف شخصی خود انجام نمی‌دهند بلکه تولید نعمات برای عرضه و فروش در بازار انجام می‌پذیرد. در دوران قبل از سرمایه‌داری، خصلت عمده تولید شکل دیگری داشت. تولید کنندگان عمدتاً "برای رفع نیازهای شخصی نعمات را تولید میکردند. ولی امروزه تولید کنندگان کالا تولید می‌کنند، یعنی نعماتی که بمنظور فروش به بازار عرضه میشود. نظام سرمایه‌داری نظامی است بر پایه تولید و مبادله کالا. زحمتکشان مالک وسائل تولید نیستند و تنها راه امرار معاش آنها باین صورت است که نیروی کار خود را در مدت زمان معین (مثلاً ۸ ساعت در روز) در مقابل دریافت دستمزد در اختیار مالک وسائل تولید، یعنی سرمایه‌دار، قرار دهند. بدین طریق نیروی کار زحمتکشان از نظر اقتصادی کالاتی است که به بازار عرضه می‌شود و بجهت امکان استفاده از آن برای انجام کار زنده و ایجاد ارزش‌های نو مورد احتیاج سرمایه‌داران است و در مقابل دستمزد خریداری می‌شود. بدین طریق زحمتکش، در نظام سرمایه‌داری، نیروی کار خود را در مقابل دریافت دستمزد در اختیار سرمایه‌دار می‌گذارد و

سرمایه دار نیروی کار کارگزار برای مدت معینی در روز، برای استفاده از آن در تولید، تصاحب میکند و در مقابل دستمزد به او میپردازد. مقدار دستمزدی که کارگر و یا زحمتکش به هنگام مبادلهی نیروی کار خود از سرمایه دار باید دریافت کند، چگونه تعیین میشود؟

کلید جواب سؤال این است که نیروی کار کارگر بعنوان یک کالا در بازار بفروش میرسد و ارزش نیروی کار کارگر، مانند ارزش هر کالای دیگری، از طریق مدت زمان کار اجتماعی لازم برای تولید آن کالا تعیین می شود. از آنجائی که نیروی کار کارگر جزئی از وجود خود کارگر است، ارزش نیروی کار وی برابر است با ارزش مواد غذایی لازم، البسه، سرپناه برای ادامه زندگی و تجدید نیروی کار مصرف شده و از آنجا که نیروی کار در جامعه باید در روند تاریخی تجدید شود، ارزش نعمات لازم برای سرپرستی خانواده کارگر نیز باید در محاسبه ارزش نیروی کار در نظر گرفته شود. عبارت دیگر مالک یک کارخانه، معدن و یا هر وسیله تولیدی دیگر، باید به کارگری که نیروی کار خود را به مدت مثلاً " ۴۸ ساعت در هفته در اختیار وی میگذارد، دستمزد لازم برای ادامه زندگی و سرپرستی و نگهداری فرزندان کارگر - که پس از پیر شدن باید جای نیروی کار از دست رفته را پر کنند - بپردازد.

آیا حداکثر دستمزدی که کارگران و زحمتکشان می توانند از سرمایه داران دریافت کنند همین مقدار لازم ذکر شده در بالا است و آیا در جهان سرمایه داری همه کارگران - البته متناسب با شرایط اجتماعی جامعه ای که در آن زندگی میکنند - مقدار فوق را دریافت میکنند؟ خیر. کارگران و زحمتکشان با تشکل در اتحادیه ها و سندیکا های خود توانسته اند طی مبارزاتی سهمگین دستمزد بیشتری از سرمایه داران دریافت کنند و زندگی خود را از حداقل ممکن که عبارتست از ادامه زندگی خشک و خالی، با حداقل امکانات رفاهی، بهبود بخشند.

پس سود سرمایه داران چگونه تامین میشود؟

جواب این است که سرمایه داران سود خود را در روند تولید تامین میکنند و بطور کلی هر سودی در روند تولید تحقق می پذیرد و مبادلهی کالاها بخودی خود ایجاد سود نمیکند. کارگران با مصرف نیروی کار خود و با تغییر شکل دادن مواد خام در روند تولید، ایجاد ارزش جدید می کنند. اختلاف مابین ارزش جدیدی

راکه کارگران (مثلاً ۸ ساعت در روز) تولید میکنند و ارزشی را که در طول همان مدت بعنوان دستمزد دریافت میکنند، در دست سرمایه‌داران باقی میماند و منشاء سود سرمایه‌داران همین اختلاف ارزش جدید تولید شده بتوسط کارگران و دستمزد پرداخت شده به آنها است. هنگامیکه کارگری برای سرمایه‌داری کار میکند، مبادله بین ارزش جدیدی که او درآینده تولید خواهد کرد و دستمزدی که دریافت میکند انجام نمیگیرد، بلکه مبادله بین نیروی کار وی و دستمزد پرداخت شده انجام می‌پذیرد. سرمایه‌دار به کارگر دستمزد را به این عنوان که در طول هشت ساعت کار آن مقدار کالا تولید شده است نمیپردازد، بلکه دستمزد را باین عنوان میپردازد که کارگر هشت ساعت در روز نیروی کار خود را در اختیار وی قرار دهد.

کارگر نیروی کار خود را برای مدت زمان معلومی در روز (مثلاً ۸ ساعت) در مقابل دریافت دستمزد به کارفرما میفروشد. حال فرض کنیم که مدت زمان کار لازم برای ایجاد ارزش برابر با آنچه که کارگر بعنوان دستمزد دریافت میکند، ۴ ساعت در روز باشد. بعد از ۴ ساعت کار، کارگر کار را تعطیل نکرده بخانه خود باز نمیگردد. نیروی کار وی را سرمایه‌دار، برای انجام ۸ ساعت کار در روز خریده است و می‌بایست که ۴ ساعت دیگر به انجام کار ادامه دهد. در این ۴ ساعت دوم دیگر کارگر برای خود کار نمیکند، بلکه برای کارفرما یا سرمایه‌دار کار میکند. ارزش بخشی از کار کارگر به عنوان دستمزد پرداخت میشود ولی ارزش بخش دیگر آن پرداخت نمیگردد. سود سرمایه‌دار از انجام همین کار بدون دستمزد سرچشمه میگیرد.

می‌بایست بین ارزش کاری که کارگر انجام میدهد و دستمزدی که دریافت میکند، تفاوتی پدید آید. در غیر این صورت سرمایه‌دار هرگز کارگر استخدام نمیکند. اختلاف ارزش بین آن چیزی که کارگر تولید میکند و آن چیزی که ارزش نیروی کار وی محسوب میشود، ارزش اضافی نامیده می‌شود. ارزش اضافی آن قسمت از ارزش جدیدی است که عملاً، در روند تولید، در دست سرمایه‌دار باقی میماند و انباشته میشود.

۳- انباشت سرمایه

سرمایه‌دار فعالیت تولیدی خود را با پول آغاز میکند، بدین معنی که نیروی کار، مواد اولیه و وسائل تولیدی را در ابتدا خریداری میکند. کارگران با مصرف

نیروی کار خود و با کمک گرفتن از وسائل تولیدی، کالا تولید میکنند. سرمایه‌دار کالا را به بازار عرضه کرده بفروش میرساند و در مقابل آن مجدداً " پول دریافت میکند. پولی که پس از پایان حلقه‌ی تولید (حلقه‌ی تولید بمعنی خرید - تولید کالا - فروش) بدست سرمایه‌دار میرسد، بیش از پولی است که قبل از شروع حلقه‌ی تولید در دست سرمایه‌دار وجود داشت. اختلاف این پول سود سرمایه را تشکیل میدهد.

اگر پس از انجام حلقه‌ی تولید، مقدار پولی بیش از آنچه که در ابتدا در دست سرمایه‌دار بود بچنگ نیامد، سودی تولید نمیشد و تولید متوقف میگشت. شروع و اتمام حلقه‌ی تولید در سرمایه‌داری، برای رفع نیازهای مردم انجام نمیگیرد، بلکه برای دست یابی به سود انجام می‌پذیرد. مقدار معین پول بخودی خود نمی‌تواند بی‌ول زیادتری تبدیل گردد، از دیاد آن هنگامی امکان دارد که این مقدار پول بصورت سرمایه بجریان افتد، یعنی وسائل تولیدی و مواد خام و نیروی کار کارگر را خریداری کند تا کار کارگران هر ساعت و هر روز ایجاد ارزش جدید نماید. فعالیت تولیدی سرمایه بطور دقیق در طول یک دایره‌ی بسته و بدون توقف انجام می‌پذیرد. سرمایه‌دار در طلب سود فزاینده است تا این سود فزاینده را انباشت کرده، سرمایه‌ی هرچه بیشتری (مواد خام، نیروی کار، وسائل تولید) ایجاد کند. با بکار گرفتن این سرمایه فزاینده سود بیشتری کسب خواهد کرد و با انباشت این سود فزاینده، سرمایه‌ی او بتزاید میرود و دوباره ایجاد سود بیشتر میکند. الی آخر.....

طریق دیگر دست یابی به سود فزاینده در تولید سرمایه‌داری اینست که کارگران مقدار تولید کالا را در طول مدت زمان معین افزایش دهند و یا بهای تولید واحد کالا هرچه بیشتر کاهش یابد. برای تحقق امر فوق، نظام سرمایه‌داری چگونه عمل میکند؟ بسط تولید ماشینی و منطقی کردن روند تولید چاره‌کار است. تقسیم کار هرچه بیشتر در واحد تولیدی، افزایش سرعت روند تولید، تولید در سطح کلان. افزایش بهره‌دهی واحد تولیدی، افزایش ماشین‌آلات تولیدی و بکار گرفتن ماشین‌های خودکار که کارده‌ها کارگر را انجام میدهند.

کارگرانی که در اثر بکار گرفتن ماشینهای خودکار در تولید کالا " زائد" هستند، به‌لشکر کلان بیکاران و جویندگان کارمی پیوندند و فشار فقر و گرسنگی آن‌ها را به انجام هر کاری به هر قیمت وادار میکند. این امر وسیله‌ای است در دست

سرمایه‌داران تا دستمزد آن عده از کارگرانی را که بخت آن را یافته‌اند که هنوز کاری داشته باشند در حداقل ممکن نگهدارند. بکار گرفتن ماشینها نه تنها ایجاد لشکر "زائد" کارگران را می‌نماید، بلکه ماهیت و نوع کار را تغییر می‌دهد. تولید ماشینی احتیاج به کارگر متخصص ندارد. کارگری که کار وی در کنار ماشین و در یک گوشه از کارخانه تنها به انجام چند حرکت ساده خلاصه میشود، محتاج فرا گرفتن مهارت خاصی نیست. دستمزد کارگران غیرمتخصص بسیار کم است. کودکان نابالغ نیز قادر به انجام این نوع کار هستند و با استخدام آنها میتوان سطح دستمزدها را باز هم تقلیل داد. زنان میتوانند کار مردان را با ماشین انجام دهند و در اغلب مواقع، تحت فشار شرایط سنتی، میتوان درجه بهره‌کشی از زنان را افزایش داد.

رقابت در نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌داران را مجبور میکند تا به راه حل هائی نوین برای تولید کالا، با بهای هرچه کمتر، دست یابند. هرچه بهای تولید واحد کالا تقلیل یابد، امکان بدر کردن رقیب در عرصه تولید افزایش می‌یابد و شرایط برای دست‌یابی به سود فزاینده مساعدتر میگردد. با گسترش تولید ماشینی، سرمایه‌دار سطح تولید را هرچه بیشتر افزایش میدهد و کارگران را مجبور میکند که بیش از پیش، با سرعت فزاینده و با بهای هرچه کمتر کالا تولید کنند. ولی استفاده از ماشینهای نو برای افزایش سطح تولید، احتیاج به سرمایه‌های کلان دارد.

افزایش سطح تولید منوط است به افزایش تعداد ماشین‌های تولیدی و کیفیت فزاینده آنها و نیز گسترش سطح واحد تولیدی، یعنی گسترش سطح کارخانه‌ها و بطور خلاصه منوط است به انباشت هرچه بیشتر سرمایه در دست سرمایه‌دار. برای سرمایه‌دار، گریزی جز انباشت سرمایه نیست. برای باقی ماندن در جمع سرمایه‌داران، برای رویارویی با دیگر رقبای تیز دندان و حراست از سرمایه‌ی خود، سرمایه‌دار ملزم به انباشت سرمایه است. از اینرو لازم است که تولید خود را با استفاده از تکنیک‌های جدید، با بازدهی هرچه بیشتر سازمان دهد، سود خود را هرچه بیشتر افزایش دهد و با انباشت آن، سرمایه تولیدی خود را گسترش دهد تا بتواند با رقبای خود دست و پنجه نرم کند.

باید توجه داشت که اکتساب سود هرچه بیشتر و انباشت آن برای افزایش سرمایه، نه تنها خواست ذهنی سرمایه‌دار است. بلکه مهمتر از آن، یک نیاز عینی

و مبرم تولید در نظام سرمایه‌داری است .

۴- انحصارها

یکی از دروغ‌های بزرگ و رایج در کشورهای سرمایه‌داری این ادعاست که گویانظام اقتصادی این کشورها بر پایه "آزادی ابتکار افراد" در امر تولید بنا شده است . این ادعا از اساس مردود است . در نظام سرمایه‌داری امروزی تنها بخش کوچکی از اقتصاد در حیطه رقابت آزاد و ابتکار شخصی تولید کنندگان قرار دارد . بقیه ، یعنی بخش عمده تولید ، در دست انحصارها است و بتوسط تعداد انگشت شماری از شرکت‌های غول‌پیکر سرمایه‌داری انجام می‌پذیرد . در تئوری ، رقابت آزاد جالب مینمود . ولی سرمایه‌داران بزودی دریافتند که در عمل نان آنها را آجر می‌کند . آنها دریافتند که در حیطه رقابت آزاد ، سود تقلیل می‌یابد ، در حالیکه زدوبند و کنار آمدن با هم بنفع قدرتمندترین آنهاست . و نتیجه‌ی آن دست‌یابی به سود سرشار است . در تمام کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری ، انحصارها تولید راقبضه کرده‌اند : تولید مواد خام ، ماشینها ، ساختمانها ، مواد غذایی ، مواد مصرفی ، لوازم خانه و غیره . . . در اختیار آنهاست . اکثر زمین‌های کشاورزی تحت بهره‌برداری انحصارهای بزرگ است . هرچه کشوری در راه سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد ، انحصارها در آنها قوی‌تر است و با تعداد کمتری عمل میکنند . در ایالات متحده امریکا ، یعنی پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری ، تقریباً "هیچ نوع فعالیت اقتصادی از حیطه نظارت انحصارها خارج نیست . نفت ، فولاد ، قند ، شکر ، ویسکی ، آهن ، ذغال سنگ ، هواپیما ، راه آهن ، سیگار ، کشتی سازی و غیره . . . همه بتوسط چند شرکت غول‌پیکر انحصاری تولید میشوند . با تلفیق سرمایه صنعتی و سرمایه مالی ، غول‌هایی پدیدار گشته‌اند که قسمت اعظم صنایع را تحت کنترل خود دارند . بعنوان مثال چند نمونه را ذکر میکنیم :

از هر ده خودروی تولید شده در آمریکا ، نه‌تای آن بتوسط سه کمپانی جنرال موتورز - فورد - کرایسکر ساخته میشود . ۸۴٪ تولید سیگار در آمریکا بتوسط کمپانی‌های R.J. Reynolds (رینولدز) ، کمپانی تنباکوی آمریکا American Tobacco Company ، لیگست و هایرز Liggett & Myers و بالاخره لوریلارد Lorillard ، انجام میگردد . چهار کمپانی گودیر ، فایرستون ، رابر

وگودریچ ۹۳٪ کل تولید کائوچوی صنعتی را بعهده دارند .

تنها کمپانی United Stats Shoes Machinery Co. کفش ماشینی آمریکا ۹۵٪ کل تولید کفش در آمریکا را در اختیار دارد .
 انحصارها سودهای سرشاری را نصیب سرمایه‌داران میسازند . واحدهای تولیدی غیر انحصاری اگر چه بهنگام گرمی بازار و رونق اقتصادی امکان دستیابی به سود برایشان فراهم است ، ولی بهنگام رکود اقتصادی اغلب ورشکست میشوند . اما برای انحصارها وضع طور دیگری است . انحصارها در همه حالات سود سرشار بجیب می زنند و رونق کار آنها به رونق اقتصادی و یا رکود بازار بستگی ندارد . در این میان سفره انحصارهای چند ملیتی از همه رنگین تر است .

در مقابل اعتراض نیروهائی که تمرکز یک چنین سرمایه‌های عظیم را در دست عده‌ای معدود نادرست و خطرناک میدانند ، انحصارها و مدافعان آنها خم بر ابرو نیاورده چنین استدلال میکنند که گویا این انحصارها شرکت‌های سهامی هستند و هزارها سهم بین مردم فروخته‌اند و صاحبان این انحصارها نه تعداد معدودی سرمایه‌دار کلان ، بلکه همه آن خرده سهامدارانی هستند که یک دو سهم شرکت را در اختیار دارند و بدین طریق از هیچ نوع تمرکز ثروت و اختیارات نمیتوان صحبت کرد . اگر چه اشخاصی هم گول این اراجیف را خورده و هنوز هم میخورند . ولی امروز کمتر کسی باور دارد که این خرده سهامداران که خود جزو زحمتکشانند ، صاحب الاختیار انحصارهای غول پیکر باشند .

حقیقت امر این است که تعداد سهامداران یک شرکت سهامی میتواند بسیار زیاد باشد . ولی این امر بخودی خود تمرکز سرمایه را نفی نمیکند . سؤال منم اینست که چه کسانی چه مقدار سهم دارند ؟ آنچه دارای اهمیت است اینست که چه مقدار سود بجیب چه تعداد سهامدار سرازیر میشود ؟ وقتی به اعداد و ارقام مربوطه رجوع کنیم ، خواهیم دید که سهم تمامی سرمایه‌داران خرده پای پر شمار رویهم ذره‌ای از کل سود انحصار را تشکیل میدهد ، حال آنکه معدودی سهامداران عمده ، بخش بزرگ سود را بجیب می‌ریزند ، هم آنها هستند که در راس امور قرار داشته و اختیار شرکت‌های انحصاری را در دست دارند .

روزولت رئیس‌جمهور سابق آمریکا در سال ۱۹۳۸ طی پیامی به کنگره چنین

گفت:

" سال ۱۹۲۹ سال خوبی از نظر تقسیم عایدات و سود شرکتها بین سهامداران بشمار میآید. ولی حتی در این سال سه دهم درصد (۳۰٪) " کل سود و عایدات شرکتها به ۷۸٪ کل سهامداران خرده پا تعلق " گرفت. این بدان معنی است که از هر ۳۰۰ سهامدار و به ازای هر دلار " سود، سود یک سهامدار کلان ۷۸ سنت (۷۸ دلار) و سود ۲۹۹ خرده " سهامدار دیگر ۲۲ سنت (۲۲ دلار) است " .

از سال ۱۹۲۹ تا به امروز روند تمرکز هرچه بیشتر سرمایه ها در دست تعداد قلیلی از سهامداران راه درازی را پیموده است .

۵- توزیع ثروت

در نظام سرمایه داری بزرگترین بخش ثروت ایجاد شده در روند تولید، در دست صاحبان وسائل تولید باقی می ماند. در هر کشور سرمایه داری میتوان عدم توازن در توزیع ثروت را بخوبی مشاهده کرد. کافی است سهم صاحبان وسائل تولید، زمین داران بزرگ، کارخانه داران، صاحبان مؤسسات بزرگ تجارتي را از ثروت تولید شده، در هر سال، با سهم کارگران و دهقانان و خرده فروشان و کارمندان جزء اداری و کشوری مقایسه کرد. بسیاری از طرفداران نظام سرمایه داری هنگام طرح مساله توزیع ثروت، ایالات متحده امریکا، یعنی غنی ترین و پیشرفته ترین کشور سرمایه داری را مثال می زنند.

این مطلب حقیقت ندارد که همه آمریکائی ها خوب زندگی میکنند. حقیقت این است که در کناره اقلیتی که در ناز و نعمت فراوان زندگی میکنند، زندگی اکثریت شهروندان آمریکائی، در مقایسه با قدرت عظیم تولیدی آن کشور، در سطح پائین است.

خود روزولت رئیس جمهوری اسبق آمریکا یکی از اولین شخصیت های مهم سیاسی آمریکا بود که افسانه سطح زندگی بسیار بالای " ملت امریکا " را افشا کرد. وی در دومین نطق افتتاحیه کنگره گفت: " میتوان مشاهده کرد که یک سوم مردم آمریکا از نظر مسکن، پوشاک و خوراک در وضع بدی زندگی میکنند " در ایالات متحده امریکا، مانند دیگر کشورهای سرمایه داری رشد یافته، بسیاری از لوازم مورد

نیاز، تنها در پی مبارزات پیگیر زحمتکشان در دسترس آنها قرار گرفت. ولی بدون شک میتوان گفت که رشد قدرت خرید و امکان رفع نیازمندیهای زحمتکشان بهیچوجه متناسب با رشد نیروهای مولده در این کشورها نبوده است. سهم زحمتکشان از رشد تولید ملی اندک بوده و رفع تمامی نیازمندیهای آنها را ممکن نمی سازد، حال آن که رشد نیزه های مولده در این کشورها، آرزوی برخورداری از تمامی نعمات و رفع کلیه نیازمندیهای انسانها را مجاز می سازد. بعنوان مثال، آمار سال ۱۹۵۰، (سال های شکوفائی اقتصاد ایالات متحده) نشان میدهد که از سی و چهار میلیون و چهار صد هزار خانوار آمریکائی، نه میلیون و هشتصد هزار خانوار یعنی ۲۵٪ آن کمتر از ۲۰۰۰ دلار (دو هزار دلار) در سال درآمد داشته اند. یعنی یک خانوار از هر چهار خانوار آمریکائی کمتر از ۱۶۰ دلار در ماه درآمد داشته است. (آمار Bureau Of The census، ۲۵ مارس ۱۹۵۲). حد اقل درآمد لازم برای زندگی معمولی یک خانوار آمریکائی چقدر بوده است؟ جواب این سؤال را در نوشته های خود مقامات دولتی ایالات متحده بخوانید. "مطابق با ارقام اداره آمار کار ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ حداقل درآمد لازم یک خانواده کارگری چنین است: ۳۹۳۳ دلار در ایالت میلوکی، ۳۴۵۳ دلار در ایالت نیوآرلئان و غیره...."

آمار درآمدهای سرانه سال ۱۹۵۰ نشان میدهد که نیمی از خانواده های آمریکائی درآمدشان کمتر از ارقام بالا است. در این میان سیاهپوستان از وضع بدتری برخوردارند. بدون تردید، کارگران ایالات متحده از کارگران کشورهای عقب مانده و مثلاً "کشوری مثل ایران بهتر زندگی میکنند. ولی این بدان معنی نیست که آنها خوب زندگی میکنند، بلکه بدین معنی است که وضع زندگی کارگران کشورهای عقب افتاده واقعا "رقت بار است".

۶- بحران و رکود اقتصادی

ارقام مربوط به توزیع ثروت و یا بهتر بگوئیم فقدان عدالت در توزیع ثروت یکی از نقاط ضعف ماهوی نظام سرمایه داری است و اثرات شوم آن در اقتصاد این کشورها عمیق است.

سهم توده ها از ثروت تولید شده بقدری ناچیز است که امکان جذب تولیدات داخلی را نمیدهد و مهمتر از آن مانع گسترش بازار داخلی میگردد.

درآمد سرمایه‌داران در قاعده کلی بقدری زیاد است که انباشت آن به عنوان سرمایه تولیدی جدید، با قدرت ناچیز جذب بازار داخلی در تضاد درمی آید. بطور خلاصه زحمتکشان مایلند اشیاء و لوازم مورد احتیاج خود را هرچه بیشتر تهیه کنند و بدین وسیله در جهت گسترش بازار داخلی عمل نمایند، ولی درآمد ناچیز آنها این امکان را نمیدهد. از طرفی آن گروه محدود سرمایه‌داران بقدری درآمد دارند که نمیدانند آن را در چه راهی سرمایه‌گذاری کنند. نتیجه این تضاد، بحران و رکود اقتصادی است که نظام سرمایه‌داری متناوبا "با آن دست‌بگریبان است."

برای کسب سود هرچه بیشتر، سرمایه‌داران دستمزد هرچه کمتری به زحمتکشان می‌پردازند. برای فروش هرچه بیشتر کالاهای تولید شده، سرمایه‌داران می‌بایست دستمزد هرچه بیشتری به زحمتکشان بپردازند. هرچه درآمد زحمتکشان کمتر باشد، سود سرمایه‌داران بیشتر است. ولی از طرفی دستمزدهای کم، ایجاد ضعف قدرت خرید در بازار میکند و تقاضای خرید کالا را کاهش می‌دهد و بنابراین فروش کالا و دستیابی به سود را مختل می‌سازد. تا سرمایه‌داری باقی است تضاد موجود غیر قابل حل است.

در چهارچوب نظام سرمایه‌داری راه فراری از این بن بست وجود ندارد و این نظام دائما "با بحران و رکود اقتصادی سروکار دارد."

پس از بحران عظیم و تاریخی سالهای ۱۹۳۰ چنین بنظر می‌آید که نظام سرمایه‌داری دیگر توانائی گسترش خود را از دست داده است. اقتصاددانان نظام سرمایه‌داری به چاره‌جویی برخاستند، ولی تمام چاره‌جویی‌های اقتصاددانان بورژوازی بی نتیجه ماند. زحمتکشان کار می‌خواستند ولی نظام سرمایه‌داری دیگر قادر نبود کار فراهم کند. تنها به یک وسیله ممکن بود این درد علاج ناپذیر نظام سرمایه‌داری یعنی ضعف قدرت خرید و اضافه تولید در بازار را موقتا "تسکین داده و نظام در حال پاشیدگی را از رکود و بحران خلاص کرد و آن جنگ بود."

پس از بحران سال ۱۹۳۰، دیگر مسلم شده بود که تنها از طریق جنگ و فراهم آوردن مقدمات آن میتوان برای زحمتکشان کار فراهم ساخت و عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌را که در بازار مکانی برای تولید کالای سودآور نمیدید، از طریق تولید

افزار جنگی فرو نشاند.

۷- جنگ و امپریالیسم

سرمایه‌داری، رشد صنایع انحصاری و رشد بی سابقه نیروهای مولده را به دنبال می‌آورد. قابلیت تولید کالا به مراتب پیش از قابلیت جذب کالاهای تولیدی در بازار داخلی گسترش می‌یابد و در نتیجه سرمایه‌داران را مجبور می‌سازد که برای فروش تولیدات خود بسوی بازارهای خارجی روی آورند و اضافه‌تولید خود را در آن بازارها به فروش برسانند. در این راه سرمایه‌داران، برای دستیابی به سود هرچه بیشتر، درصدد دستیابی به بازار خارجی انحصاری بر می‌آیند تا دور از چشم رقیب و با خیال آسوده اضافه‌تولید خود را بفروش برسانند. این بازارهای انحصاری را کجا میتوان یافت؟ در سرزمین‌هایی که مستقیماً "تحت نفوذ استعمار درآمده‌اند و یا کشورهای وابسته که عملاً "بازار آنها همچون مستعمرات، تحت نفوذ سرمایه‌داری این و یا آن کشور قرار دارند.

ضرورت عینی یافتن بازارهای خارجی برای سامان دادن اضافه‌تولید نظام سرمایه‌داری یکی از عوامل گسترش نظام استعماری و استثمار کشورهای عقب مانده از دو قرن پیش بوده است. از ظرفی تولید گسترده در سطوح بسیار وسیع در گرو فراهم آوردن مواد خام مورد نیاز است. نفت، کائوچو، نیترات، مس، قلع، نیکل و بسیاری مواد دیگر، مورد نیاز مبرم انحصارهای سرمایه‌داری هستند. از این رو انحصارها درصدد برآمدند که منبع اصلی مواد خام را مستقیماً "تحت کنترل خود در آورند و این دلیل دیگر سیاست سلطه‌جویی و گسترش طلبی نفوذ سرمایه‌داری انحصاری است که آنرا امپریالیسم می‌نامند. ولی عاملی که پیش از دو عامل قبل به ایجاد و گسترش امپریالیسم کمک نموده ضرورت عینی یافتن بازار برای صدور اضافه‌تولیدی از نوع دیگر بوده و آن صدور سرمایه است. ضرورت عینی صدور سرمایه علت اصلی پیدایش امپریالیسم است.

انحصارات سرمایه‌داری، سودهای هنگفت بحیب صاحبان آنها میریزند. انباشت سرمایه در دست سرمایه‌داران تا به حدی است که امکانات بازارهای داخلی هرگز برای جذب سرمایه‌گذاری مجدد آنها و بدست آوردن سود قابل قبول اکتفا نمی‌کند. در دست سرمایه‌داران انحصاری، بجز سرمایه تولیدی صنعتی، مقدار

هنگفتی پول بمتابه سرمایه مالی باقی می ماند .
 تلفیق سرمایه مالی و سرمایه صنعتی و اشتباهی سیری ناپذیر آن برای
 فعالیت و کسب سود در بازارهای خارجی سرچشمه پیدایش امپریالیسم است .
 در سال ۱۹۰۲ اقتصاددان انگلیسی (هابسن J.A HABSON) در کتاب

خود راجع به این پدیده چنین نوشت :

" امپریالیسم آن تلاش انحصارهای صنعتی است که در جهت یافتن بازار
 برای صدور اضافه تولید و اضافه سرمایه خود که دیگر جایی در بازار داخلی برای
 آن نیست ، متوجه چنگ اندازی به بازارهای خارجی میگردد ."

لنین این ادامه دهنده نابغه مکتب مارکس و انگلس در تجزیه و تحلیل
 مارکسیستی پدیده امپریالیسم کتابی دارد تحت عنوان "امپریالیسم بمتابه آخرین
 مرحله سرمایه داری" .

در طول سالهای ۱۹۲۰ انحصارها در تمام کشورهای سرمایه داری بشکل
 سریعی رشد کردند و با رشد این انحصارها مسئله سامان دادن اضافه تولید و اضافه
 سرمایه بطور حادی مطرح گشت . غولهای عظیم انحصاری پس از سیراب کردن بازار
 داخلی روی بیابانهای خارجی آوردند و در آنجا با هم سرشاخ شدند . نفع کلان
 ترین انحصارها پس از مدتها مبارزه اقتضا کرد که در شرکتها و کارتل های بین المللی
 گرد هم آیند و بدین ترتیب تشکیل انحصارهای بین المللی و چند ملیتی را دهند .
 با تشکیل کارتل های بین المللی و تقسیم بازارهای جهانی بین آنها انتظار
 میرفت که یک دوران طولانی " صلح " در پیش باشد ، ولی چنین چیزی واقعیت
 نیافت زیرا که تناسب نیرو بین قدرت های انحصاری دائما " دستخوش تغییرات بود .
 کارتل های بودند که روز به روز بر توانائی خود می افزودند و کارتل های دیگر
 را پس می زدند و یا در صورت امکان از میدان بدر میکردند . آن چیزی که قبلا "
 به عنوان یک تصمیم عادلانه بر سر آن توافق کرده بودند ، آرام آرام به چشم برخی
 غیر قابل قبول می نمود و گروه های قدرتمندتر ، سهم بیشتری را طلب می کردند . در
 این میان دولت های سرمایه داری هم در پیروی از منافع انحصارهای خود وارد میدان
 گشته و شعله جنگ جهانی دوم بطرز اجتناب ناپذیری برافروخته شد .

امپریالیسم به جنگ منتهی می شود . ولی طبیعی است که جنگ هم چاره

دائم درد نیست. مسائلی که از طریق برخورد عقاید و مذاکره بدور یک میز راه حل خود را نمی یابند، چگونه در میان ویرانی ها و در لابلای اجساد میلیون ها کشته و زخمی ناشی از جنگ ها علاج خود را میتوانند یافت؟

تا هنگامیکه امپریالیسم باقی است و نیاز به تسخیر بازارهای خارجی برای صدور سرمایه و کالا، بهر قیمت و بهر نحو، پابرجاست، امکان و خطر بروز جنگ ها حقیقتی است. تنها نبودی امپریالیسم سایه شوم جنگ را بطور دائم و برای همیشه از سر زحمتکشان عالم میزداید و شرایط لازم را برای برقراری صلح دائمی و ایجاد جامعه ی نوین فراهم می سازد.

۸- دولت

مالکیت خصوصی بر وسائل تولید حالتی از مالکیت است که به طبقه مالک اختیارات ویژه ای اعطاء میکند. افراد متعلق به این طبقه نه تنها می توانند بدون انجام کار بزندگی خود ادامه دهند بلکه می توانند تصمیم بگیرند که آیا کارگران باید کارکنند یا نه و اگر جواب مثبت است تحت چه شرایطی باید بکار تن در دهند. این رابطه به رابطه بین ارباب و مستخدم میماند که سرمایه داران بمثابه اربابان در مقام فرمانروایان و زحمتکشان در مقام فرمانبرداران قرار می گیرند. طبیعی است که بین این دو طبقه برخورد شدید پدید می آید. طبقه مالک وسائل تولید، با استثمار کارگران، قدرت، ثروت، شهرت بهم میزند در حالیکه نصیب زحمتکشان در زندگی فقر و در بدری است. چگونه یک چنین وضعیتی میتواند دوام آورد. بدون شک باید دستگاهی وجود داشته باشد که در تثبیت وضع موجود موثر واقع گردد و منافع طبقه سرمایه دار را تضمین کند. در واقع چنین نهادی وجود دارد و آن دولت است. دولت نهادی است که ابقای سلطه طبقه سرمایه دار را بر طبقه زحمتکش ممکن میسازد و در جهت حفظ منافع طبقه سرمایه دار، یعنی طبقه حاکم، عمل میکند. عملکرد دولت در جامعه طبقاتی حمایت از یک طبقه بر ضد منافع طبقه دیگر از طریق اعمال قوه قهریه است.

در نبرد طبقاتی که ما بین مالکان وسائل تولید و زحمتکشان در جریان است، دولت سلاح برنده ای است در دست طبقه حاکم، یعنی مالکان وسائل تولید بر علیه زحمتکشان. نظریه پردازان طبقه حاکم غالباً "می کوشند که دولت را نهادی

ماوراء طبقات معرفی کنند و بر این عقیده‌اند که گویا دولت نماینده تمامی آحاد یک جامعه است. ولی همه میدانیم که در جوامع طبقاتی کوچکترین تعرض به حق مالکیت بروسائل تولید با عکس العمل شدید دولت‌ها مواجه میشود. در جوامع طبقاتی دولت نمی‌تواند مافوق طبقات وجود داشته باشد البته دولت‌ها در حرف همیشه خود را نماینده منافع همه طبقات قلمداد می‌کنند ولی باید عمل آنها را ملاک تشخیص قرارداد نه حرف آنها را. باید دریافت که در ماورای حرفهای پر طمطراق و اظهارات مردم‌پسند، در عمل آنها چگونه حافظ منافع طبقه خود هستند و چگونه تمامی قوانین اقتصادی، قضائی، سیاسی و غیره را در جهت حفظ و تحکیم منافع خود وضع می‌کنند. باید دید که در جوامع طبقاتی چگونه دولت‌ها از هر نوع ابتکار عمل زحمتکشان و کوشش در بدست گرفتن اداره و واحدی که در آن مشغول به کار هستند وحشت زده شده و با شدت عمل با آن به مقابله بر می‌خیزند.

آدام اسمیت اقتصاددان بورژوازی قرن هیجدهم در کتاب معروف خود بنام "ثروت ملل" در باره این حقیقت که دولت سلاحی در دست طبقه حاکم بر ضد زحمتکشان است چنین می‌نویسد:

"دولت نهادی است که جهت حفظ منافع ثروتمندان بزرعلیه منافع زحمتکشان و به منظور تثبیت منافع مالکان و سائل تولید علیه آنهائی که فاقد وسائل تولید هستند بنا نهاده شده است"

طبقه‌ای که مالک وسائل تولید است همان طبقه‌ای است که قدرت سیاسی را نیز در دست دارد.

در جوامع سرمایه‌داری امروزی، کافی است که نگاهی به ترکیب اجتماعی آن عده از افراد که مسئول تدوین قوانین هستند و آن عده که استفاده اصلی را از اجرای قوانین وضع شده می‌کنند بیان‌دازیم تا رابطه مستقیم و نزدیک دولت با طبقه حاکم را بخوبی دریابیم. برای رفع هرگونه تردید در باره این حقیقت که طبقه حاکم از نقطه نظر اقتصادی، قدرت سیاسی را نیز در دست دارد بگفته "ودرو ویلسن" یکی از رؤسای جمهوری ایالات متحده، یعنی کشوری که ادعای دموکراسی سیاسی و اجتماعی دارد، گوش فرا دهیم. وی می‌گوید:

"اگر شما به واشنگتن بروید و بخواهید مثلا "مسائل خود را با مسئولین

امور در میان بگذارید، متوجه خواهید شد که تمامی مسئولین امور نمایندگان بانک ها، صاحبان صنایع یا تجار عمده یا رؤسای موسسات و کمپانی های مالی، بیمه، دریانوردی و امثال آن هستند. مسئولین امور سیاسی ایالات متحده بطور عمده سرمایه داران صنعتی و مالی و یا رؤسای کمپانی های عظیم این کشورند.

این گفته از کتاب "ودرو ویلسن" در سال ۱۹۱۴ استخراج گشته است و نویسنده بخوبی میدانند که چه میگوید زیرا که در این تاریخ مقام ریاست جمهوری ایالات متحده را بعهده داشته است.

این حقیقت که در جامعه سرمایه داری، دولت سلاح برنده طبقه حاکم بر علیه منافع طبقه دیگر است بدین معنی نیست که در چهارچوب این نظام زحمتکشان امکان هیچگونه مبارزه ای را ندارند سلاح زحمتکشان در این نظام تشکل در سندیک های کارگری است تا با وحدت کامل از منافع خود دفاع کنند. مبارزات پرافتخار سندیکائی در جوامع سرمایه داری نشان داده است که چگونه میتوان دولت سرمایه داری یعنی این نهاد حافظ منافع سرمایه داران را بعقب نشینی های جدی و داشت وزندگی زحمتکشان را تا حدود زیادی بهبود بخشید. دولت که در جوامع سرمایه داری وسیله حفظ و تحکیم منافع یک طبقه کوچک از سرمایه داران علیه طبقه عظیم زحمتکشان است، فاقد ماهیت دمکراتیک است در چنین جوامعی آزادی به معنی واقعی وجود ندارد، زیرا بخش عظیم افراد جامعه یعنی زحمتکشان تحت حکومت دیکتاتوری سرمایه داری است. در جوامع طبقاتی، در تحلیل نهائی، آزادی واقعی برای بخش عظیم افراد جامعه (زحمتکشان) وجود ندارد دولت وسیله اجرای تصمیمات طبقه ای است که قدرت حکومتی را در دست دارد. در جوامع سرمایه داری دولت وسیله اجرای تصمیمات طبقه سرمایه داران است.

فصل دوم: نقد نظام سرمایه‌داری

۹- سرمایه‌داری نظامی مخرب و ناپویا است

رشد نیروی تولیدی انسانها در طول زمان می‌بایست به‌ریشه کن ساختن فقر و محرومیت بیانجامد. ولی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، چنین اتفاقی رخ نمیدهد. حتی در ایالات متحده آمریکا، این غنی‌ترین کشور سرمایه‌داری، چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌گردد. در ایالات متحده آمریکا، مانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری، در میان ثروت چشمگیر طبقه‌ی سرمایه‌داران گروه عظیمی از انسانها در فقر و محرومیت بسر می‌برند و در این میان وضع سیاه‌پوستان آمریکا از همه رقت‌بارتر است. باید اشکال اساسی در نظام سرمایه‌داری وجود داشته باشد تا چنین تناقضی پدیدار شود. در واقع هم وجود دارد: نظام سرمایه‌داری نظامی ناپویا، مخرب و غیر عادلانه است. این نظام نظامی ناپویاست زیرا حتی در دوران شکوفائی خود یک چهارم نیروی تولیدی آن بطور دائم بدون استفاده باقی می‌ماند. این نظام نظامی ناپویا و مخرب است زیرا که هر چند یکبار دستخوش بحران و رکود اقتصادی است و به هنگام بروز بحران دیگر نه یک چهارم بلکه نیمی از قدرت تولیدی سرمایه‌داری فلج می‌گردد. هنگام بروز بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۰ فقر دهشتناکی سراسر کشورهای سرمایه‌داری را فراگرفت. بارگران بحران اقتصادی سالهای اخیر جوامع سرمایه‌داری نیز بطور روز افزونی بر دوش زحمتکشان این کشورها سنگینی میکند و با وجود مبارزه‌ی سرسختانه‌ی زحمتکشان این کشورها، در صفوف فشرده‌ی سندیکا‌های خود، خطرات جدی بیکاری و بی‌خانمانی آنها را تهدید میکند. نظام سرمایه‌داری نظامی ناپویا و مخرب است زیرا که قادر به فراهم آوردن کار برای زنان و مردان زحمتکش نیست.

در حالیکه صدها هزار انسان آماده به کار وجود دارد، نظام سرمایه‌داری نیروی تولیدی آنها را عاطل گذاشته مجبورشان می‌سازد تا به لشکر عظیم بیکاران بپیوندند. نظام سرمایه‌داری قادر نیست از منابع طبیعی و انسانی کشور استفاده کامل کند. این نظام دهقان را از زمین محروم می‌سازد در حالیکه زمین‌های کشاورزی وسیع، در تملک خصوصی افراد، بدون استفاده باقی می‌ماند.

نظام سرمایه‌داری ناپویا و مخرب است زیرا که لشکر عظیمی از زحمتکشان را بکارهای غیر تولیدی و دیوانسالاری از قبیل کار در بنگاه‌های معاملاتی، مراکز تبلیغات تجاری، نمایندگی پخش کالاها، انواع و اقسام بیمه‌های من‌درآوردی و... می‌دارد تا برای کسب سود مثلاً "فلان خمیر دندان (الف) بجای خمیر دندان (ب) و یا فلان پودر زختمشویی بجای آن دیگری بفروش رسد.

نظام سرمایه‌داری مخرب و ناپویاست زیرا بخش مهمی از نیروی کار انسان‌ها را در جهت تولید کالاهای تجملی و تشریفاتی بکار می‌گیرد در حالیکه از فراهم آوردن نیازهای ابتدائی انسانهای جامعه سرباز می‌زند.

نظام سرمایه‌داری مخرب و ناپویاست زیرا متناوباً "به جنگ افروزی می‌انجامد و حاصل رنج میلیون‌ها کارگر تولید کننده و زندگی آنها را به نیستی و تباهی می‌کشد.

این معایب از سرشت خود نظام سرمایه‌داری بر می‌خیزد و چیزی نیست که بتوان اصلاحشان نمود. تا این نظام از جامعه رخت بر نکند زحمتکشان با عواقب شوم آن دست بگریبان خواهند بود. هرچه در کشوری نظام سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد معضلات فوق با شدت بیشتری بروز میکنند.

در سالهای ۱۹۳۰ به هنگام بروز بحران سرمایه‌داری، تنها در ایالات متحده آمریکا بیش از ۱۵ میلیون نفر بیکار شدند. گرسنگی بسیاری از این بیکاران را از پای درآورد. در مقابل نانوائی‌ها صف‌های طولی از زنان، مردان و کودکان به چشم می‌خورد و اغلب آنها زندگی را با گدائی و دریافت صدقه می‌گذراندند. همزمان با فقر جانگداز میلیون‌ها انسان زحمتکش و در جستجوی لقمه‌ی نان، زنان و مردان دیگری بدون آنکه دست به سیاه و سفید بزنند و یا تمایلی بکار کردن نشان دهند، در نعمت و ناز، با تجمل چشمگیری ایام خود را به عیاشی می‌گذراندند. البته این

گروه مالکین وسائل تولید بودند و برای فراهم آوردن وسائل عیش و نوش خود دیگران را بکار گماشته بودند .

هنگامیکه نظام سرمایه‌داری به بن‌بست رکود بر میخورد یافتن راه حل رهایی از آن چندان آسان نیست .

قدرت خرید بسیار تنزل میکند و اضافه تولید در بازار همچون معضلی لاینحل پدید می‌آید .

برخورد سرمایه‌داران با این معضل لاینحل چگونه است ؟

به روی کشت سیب زمینی پارافین می‌ریزند تا دیگر قابل استفاده برای خوراک انسانها نباشد . محصول قهوه را بعنوان سوخت لکوموتیوها بکار می‌برند ، محصول شیر را به رودخانه سرازیر میکنند تا هدر رود ، میوه‌چینی را غیر مجاز می‌سازند تا میوه‌ها به شاخه درختان بخشکد و به بازار عرضه نشود ، محصول گندم را بدريا می‌ریزند تا ماهیان از آن تغذیه کنند و انسانهای گرسنه و فقر زده از آن بی‌بهره بمانند .

این‌ها حقایق تاریخی است اگر چه باور کردن آن دشوار است .

در منطق نظام سرمایه‌داری شیر ، قهوه ، گندم ، میوه ، سیب زمینی وسیله کسب سود و سرمایه است نه مواد خوراکی برای سد جوع و ادامه زندگی . برای بالا نگهداشتن قیمت‌ها در بازار لازم است اضافه تولید آنها را حذف نمود و این استدلال در خط مستقیم منطق سرمایه‌داری قرار دارد . ولی بزرگترین خطر نظام سرمایه‌داری همانا جنگ افروزی است .

از آنجا که اقتصاد سرمایه‌داری در حالت صلح ، با مشکل سامان دادن کالا و اشباع بازار مواجه میشود بنابراین سرمایه را باید در راه‌تهیه جنگ افزار بکار انداخت تا هم مشکل بیکاری را تا حدودی برطرف سازد و هم اضافه سرمایه را جذب کند .

جنگ و تنها جنگ به سرمایه‌داری این امکان را میدهد تا هم میلیون‌ها مردم بیکار را بکار گیرد و هم ماشینها و ابزار تولید را بکار اندازد و چرخ اقتصاد ورشکسته را بگردش در آورد .

ادامه چنین فعالیتی به چه بهائی است ؟ به بهای برباد دادن هستی ،

به بهای در هم ریختن آرزوها و روئیهای میلیونها انسان ، به بهای ویرانی هزارها مدرسه و به بهای تخریب راهها ، بناها ، محصولات کشاورزی و غیره .
رنجها و مشقات مصدومین ، معلولین ، خانه خرابیهای جنگ قابل وصف نیستند ولی خسارات آن را میتوان به پول برآورد کرد . میتوان بهای ویرانی هارا به دلار یا ریال تخمین زد . بدون در نظر گرفتن صدمات روحی و معنوی ، همین ارقام خسارات وارده حقایق دردناکی را بیان میکند و در این گفته جای شکی باقی نمی گذارد که بزرگترین خطر سرمایه داری جنگ افروزی است .

جنگ اول جهانی چیزی نزدیک به ۲۰۰ هزار میلیون دلار به بشریت خسارت وارد آورد . این پول برای تهیه یک خانه خوب و یک قطعه زمین زراعتی متوسط برای تمامی خانواده های آمریکائی ، انگلیسی ، بلژیکی ، فرانسوی ، اطریشی ، مجارستانی ، آلمانی ، ایتالیائی و دیگر شرکت کنندگان دز جنگ کافی بود . این مقدار پول برای اداره امور بیمارستانهای سراسر ایالات متحده امریکا به مدت ۲۰۰ سال کفایت میکرد . این پول برای تهیه مخارج تمامی مدارس و مراکز آموزشی آمریکا بمدت ۸۰ سال کافی بود .

جنگ دوم جهانی برای بشریت نزدیک به هزار هزار میلیون دلار تمام گشت یعنی ۵ برابر مخارج جنگ خانمان برانداز اول ، جنگ ویتنام چیزی نزدیک به ۳۰۰۰۰ میلیون دلار در سال خرج داشت . در ده سال اخیر انحصارهای اسلحه سازی چیزی نزدیک به ۳۰۰ میلیارد دلار ثروت آمریکا را بلعیده اند . بهتر از این ارقام نمی توان ضررهای ناشی از نظام سرمایه داری را در راه جنگ افروزی و اسلحه سازی بیان نمود .

۱۰ - سرمایه داری نظامی غیر منطقی است

نیروی محرک اقتصاد سرمایه داری کسب سود و انباشت سرمایه است . منطق سرمایه داری این است که هرچه برای سرمایه داران مفید است برای مردم نیز مفید واقع می گردد . بر پایه این منطق می بایست دست سرمایه داران را باز گذاشت تا از هر طریق و به هر حيله حداکثر سود را بدست آورند و گویا از این طریق ، منافع جامعه تامین خواهد شد .

سرمایه داران باید آزاد باشند تا با آسودگی خاطر حداکثر سود را بدست

آورند و لابد نتیجه این خواهد بود که نیازهای همه افراد جامعه بر طرف خواهد گشت. چنین استدلالی بکلی مردود است. هرچه سلطه انحصارها در جامعه سرمایه‌داری قوت یابد و حیطة رقابت آزاد بین سرمایه‌داران تنگتر شود مردود بودن استدلال فوق بیش از پیش معلوم میگردد. منافع سرمایه‌داران در مواردی میتواند با منافع جامعه همساز باشد ولی در قاعده کلی، منافع سرمایه‌داران با منافع جامعه در تضاد است.

نظام سرمایه‌داری نظامی غیر منطقی است زیرا که تولید را نه بر مبنای احتیاجات واقعی و ضروری جامعه، بلکه بر مبنای دستیابی به سود هرچه بیشتر و به این امید کورکورانه که شاید با نیازهای جامعه در این نقطه یا آن نقطه همساز گردد قرار میدهند. هیچ‌اگرچه نکرده‌ایم اگر بگوئیم که نظام سرمایه‌داری معاصر یک نظام دیکتاتوری اقتصادی است که مشتی انحصارهای سرمایه‌داری به جامعه تحمیل میکند. زحمتکشان احتیاج به مسکن آبرومند دارند، انحصارها سرمایه‌ها را در راه تولید سود آور انواع مارک‌های ماشین سواری که فرق آنها تنها در شکل چراغ جلو و صندوق عقب آنهاست بکار می‌گیرند و بعد با مخارج سرسام‌آور تبلیغاتی ماشینهای خود را در بازار آب می‌کنند.

زحمتکشان به مدرسه، بیمارستان، بیمه‌های اجتماعی، فرهنگ، بهداشت نیاز دارند انحصارها سرمایه‌های خود را در راه تولید سود آور انواع و اقسام اشیاء لوکس و تفننی و یا ابزار و ادوات جنگی و سلاح‌های مخرب و خاتمان برانداز بکار میگیرند. عواقب شوم این دیکتاتوری اقتصادی بویژه در مواقع بروز بحران اقتصادی سرمایه‌داری، گریبانگیر زحمتکشان میگردد. به هنگام گرمی بازار، انحصارها بدون رعایت کوچکترین ضابطه و تا آنجا که مقدور است زحمتکشان را استثمار می‌کنند. ولی در دوران رکود اقتصادی، بطور مستبدانه و بدون در نظر گرفتن سرنوشت دردناک میلیون‌ها خانواده‌ی زحمتکش، تولید را متوقف کرده، کارگران را بیکار نموده، بخوابان‌ها میریزند. غیر منطقی بودن نظام سرمایه‌داری بیش از هر چیز در عدم وجود برنامه‌ی کلی در امر تولید است در داخل هر کارخانه و کارگاه تولیدی، سازماندهی و برنامه‌ریزی وجود دارد، ولی در سطح کلی بین کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی هیچگونه برنامه و طرح کلی وجود ندارد. در این زمینه، هرج و مرج کامل

حکمرماست . منطق انحصارهای سرمایه‌داری چنین است که میگویند نیازهای جامعه نه از طریق یک برنامه‌ی حساب شده بلکه از طریق اجرای تصمیمات شخصی سرمایه داران برآورده میشود . آنها معتقدند که مجموع تصمیمات هریک از آنها در جهت پیشرفت اقتصادی جامعه و رفاه همگانی عمل میکند . برنامه‌ی اقتصادی از قبل طرح شده را دست و پاگیر و نامؤثر میدانند . پر واضح است که هیچیک از استدلال‌های فوق منطقی نیست نظام سرمایه‌داری از این جهت نیز غیر منطقی است که جامعه را به طبقات متخاصم تقسیم میکند . و بجای ایجاد وحدت ملی و فراهم آوردن امکان برخوردارگی از آزادی و بهره‌مندی از قانون ، نظام سرمایه‌داری جامعه را بدو طبقه تقسیم میکند که یکی از عدالت و آزادی برخوردار است و دیگری از بی عدالتی و استثمار رنج میبرد . بجای ایجاد محیطی مناسب برای برقراری روابط برادرانه و دوستانه ، نظام سرمایه‌داری محیطی پر از برخورد و نفاق ایجاد می کند که در آن گروه عظیمی تکیه بر بازوی خود دارند و گروه کوچک دیگر تکیه بر سود و سرمایه و بین این دو گروه برای تصاحب سهم بیشتر از نعمات نبرد دائمی درگیر است . کسب سود هرچه بیشتر از نظر سرمایه داران نهایت مطلوب است زیرا که هدف از سرمایه گذاری همان دستیابی به سود است . درآمد کارگر ، یعنی پرداخت دستمزد از نظر آنان غیر مطلوب است زیرا که به تقلیل سود سرمایه دار منتهی میشود . ضعف قدرت خرید زحمتکشان ، در نتیجه‌ی کاهش دستمزد ها ، منتهی به بروز بحران و رکود اقتصادی میگردد . با وجود امکان ادامه‌ی تولید کالا ، بدلیل ضعف قدرت خرید ، تولید متوقف میگردد . آیا نظامی غیر منطقی تر از این وجود دارد ؟ یکی دیگر از جنبه‌های غیر منطقی این نظام ، که ناشی از همان عطش سرمایه در ایجاد سود است ، در هم ریختن ارزش‌های انسانی است . دردنیای معاملات حاکم مطلق پول است و ادامه‌ی نبرد بی امان در راه کسب سود بقیمت "له" کردن رقبا هدف اصلی است . راهی که برای رسیدن به هدف اتخاذ میگردد ، از اهمیت خاصی برخوردار نیست . رمز موفقیت ثروتمند بودن است . هرچه ثروتمندتر موفق تر .

دردنیای دوستی و برادری ، دردنیای همکاری و معاضدت بین انسان‌ها ، ارزش‌ها دگرگون میشوند . بجای رقابت‌های خورد کننده ، از همکاری صحبت میشود .

عشق جایگزین خشم و نفرت به هموع میگردد. بجای خود خواهی و خود بینی کمک به هموع مد نظر است. دیگر کسی نه فکر آن نیست که سهمش از دیگران بیشتر باشد. بلکه از خود سؤال می کنند آیا دیگران باندازه کافی از نعمات برخوردار هستند یا نه؟ دیگر نه ثروت بلکه خدمت به هموع ملاک تشخیص انسانهاست. دو برخورد متفاوت به ارزشهای انسانی یکی حاکم بردنیای معاملات و بر پایه پول، دیگری حاکم بر دنیای انسانها و بر پایه همکاری برابری و برادری. تفاوت این دو دیدگاه همچون تفاوت شب است با روز و این خود نمایانگر یکی از زشت ترین جوانب نظام غیر منطقی سرمایه داری است.

۱۱ - سرمایه داری نظام بی عدالتی است

آنکس که بیش از همه در روند تولید زحمت می کشد کمتر از همه عایدی دارد. نظام سرمایه داری نظام بی عدالتی است. اگر باور ندارید به حال و روز دهقانان بنگرید. بی عدالتی از ماهیت این نظام ناشی میگردد زیرا که سنگ پایه سرمایه داری بر زمین بی عدالتی و عدم برابری قرار دارد. ثروتی که هر روز با کار خلاق زحمتکشان خلق میشود مانند رودی به جیب گروه کوچکی از خواص و ثروتمندان سرازیر میگردد. فقر فزاینده، تشویش بیکاری، نابرابری امکانات رشد مادی و فرهنگی. این است سهم گروه انبوه زحمتکشان و تهی دستان در این نظام سراسر ظالمانه. البته این ظلم از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید سرچشمه میگردد که پایه نظام سرمایه داری است. مسئله مهم دیگر وجود نابرابری در حق برخورداری از آزادی های فردی است. بین آن دسته که مالک وسائل تولید و آن گروه که فاقد وسائل تولید هستند. کارگر، در حرف، فردی است آزاد که میتواند شغلی را به میل خود انتخاب کند و شرایط پیشنهادی این یا آن کارفرما را رد کند و آن دیگری را بپذیرد. ولی در عمل چنین حقی برای او مفروض نیست. او می بایست که شرایط تحمیلی کارفرما را بالاچار بپذیرد اگر غیر از آن عمل کند دست به گریبان گرسنگی و در بدری است. ساختار نظام سرمایه داری بشکلی است که همیشه اکثریت زحمتکشان محتاجند و بهمین دلیل آزاد نیستند. کارگران تنها مالک دو دست خود برای کارکردنند و می بایست هر روز از درآمد روز قبل امرار معاش کنند. به چهل سالگی که رسیدند، کارفرمایان آنها را فرسوده و بی بهره تلقی میکنند و تشویش بیکاری و ازدست دادن شغل، سایه شوم

خود را بر زندگی رنج آلودشان میافکند. بیعدالتی دیگر نظام سرمایه‌داری، در تحمل وجود گروهی است که انگل و اربزندگی پر زرق و برق خود، بدون انجام هیچ گونه کاری ادامه می‌دهند.

برخی از مدافعان نظام سرمایه‌داری چنین استدلال می‌کنند که اگر وجود این انگل‌ها در جامعه ضروری نیست، وجود سرمایه‌شان ضرورت دارد و دستمزدی که کارگران دریافت می‌کنند، زائیده همین سرمایه و "ریسک" بکار گرفتن آن در تولید است. بسیار خوب، ولی اگر سرمایه‌دار یا سرمایه خود ریسک می‌کند، کارگر با جان خود ریسک می‌کند کدامیک از این دو طبقه ریسک بیشتری می‌کند؟ آمار و - ارقام در این زمینه حیرت‌آورند. ساعتی نیست که یک کارگر در حین انجام کار، دچار سانحه‌ای نگردد، زخمی نشود، انگشت خود را از دست ندهد، از داربست به زمین فرو نیفتد، جان خود را از دست ندهد. . . .

در طول هفته‌ها و ماه‌ها و سالها در هر ساعت کارگری دچار حادثه کار می‌گردد و جان خویش را بخطر می‌اندازد. اجرتی که کارگر بابت ریسک جان خویش دریافت می‌کند، کدام است؟

برای روشن شدن بی‌عدالتی نظام سرمایه‌داری، مثال ساده‌ای بزنیم. مدیر عامل یک شرکت سرمایه‌داری را در نظر آورید که مثلاً "۴۰ هزار تومان در ماه درآمد دارد در حالیکه کارگر همان واحد تولیدی، ماهی ۲ هزار تومان دریافت می‌کند. مدیر عامل مذکور بدون تقبل هیچ‌گونه مخاطره‌ی جانی درآمد ۲۰ ماه کار کارگر را در یکماه دریافت می‌کند. این بی‌عدالتی نیست؟

حال اگر مدیر عامل هر چند با سرری شرکت میزند تا دستوراتی صادر کند و خودی نشان دهد، در مورد آن سرمایه‌دار که سهام عمده شرکت را به ارث برده و اصلاً "پای خود را در محل کار نمی‌گذارد و صدها هزار تومان در ماه بچیب می‌زند چه باید گفت؟ در اینجا لازم است که مسئله توارث در سیستم سرمایه‌داری را بررسی کنیم تا اذهان راجع به این موضوع روشنتر گردد.

اگر شخصی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ۱۰۰ میلیون ریال به ارث ببرد، این بدان معنی نیست که شخص نامبرده هر ماه مقداری از این پول را برای مخارج خود مصرف می‌کند، تا زمانیکه دارائی او تمام شود. بهیچ‌وجه چنین نیست.

فرض کنیم شخصی مزرعه‌ای را به ارث برده است. مزرعه را مثلا "با بهره" ۱۵٪ از قیمت کل آن به اجاره می‌گذارد. این بدان معنی است که تنها بخاطر به ارث بردن یک مزرعه به قیمت مثلا "۱۰۰ میلیون ریال، آن شخص ۱۵ میلیون ریال در سال درآمد دارد، بدون اینکه دست به سیاه و سفید زده باشد. به تعبیر دیگر، از ثروتی که سال به سال زحمتکشانش در سراسر کشور تولید میکنند، ۱۵ میلیون ریال را باید به عنوان باج سبیل به وارث بیکاره تقدیم کنند. ۱۵ میلیون ریال هر سال پس از سال دیگر و تازه هنگامیکه مالک مزرعه مرد، باج سبیل را باید بفرزند وی یعنی وارث جدید تقدیم کرد والی آخر...

پس از پرداخت باج فوق طی سالهای متمادی، تازه هنوز سرمایه اولیه دست نخورده سر جای خود باقی است. چه کسی میتواند این بی عدالتی فاحش نظام گندیده سرمایه‌داری را بحلق مردم فرو کند؟ آیا هیچ شخص شریفی چنین چیزی را می‌پذیرد؟

نه مالک اولیه، نه فرزند وی (و نه اعقاب وی هیچ کدام برای ادامه زندگی خود مجبور به انجام کاری نگشته‌اند. آنها تنها به تکیه مالکیت بر وسائل تولید، در اینجا زمین - توانسته‌اند از ثمره کار دیگران بهره‌مند شوند و بزندگی انگل‌وار خود ادامه دهند. مورد دیگر بی عدالتی نظام سرمایه‌داری، نابرابری امکانات بهره‌مندی از مواهب مادی و معنوی است. طفلی را در نظر آورید که در یک خانه محقر کارگری با درآمدی مثلا "۲۰۰۰ تومان در ماه بدنیا می‌آید. در همان زمان طفل دیگری در یک خانواده ۱۰ میلیونریا بجهان می‌گذارد. آیا از ابتدای تولد امکانات این دو طفل در زندگی یکی است؟ از یک نوع غذا تغذیه خواهند کرد؟ از یک نوع پارچه لباس خواهند پوشید؟ در خانه‌های شبیه به هم زندگی خواهند کرد؟ از وسائل بهداشتی مشابهی بهره‌مند خواهند گشت؟ تعلیم و تربیت برابری خواهند داشت؟ تفریحات این دو طفل شبیه هم خواهد بود؟ مسئله احتیاج به موشکافی ندارد و جواب سئوالات فوق منفی است.

درست است که در تعیین سرنوشت آتی این دو طفل، ذکاوت و استعداد نقشی بازی خواهند کرد. ولی نقش موقعیت اجتماعی در این امر تعیین کننده است و ذکاوت و استعداد نقش فرعی دارند. این بدان معنی نیست که فرزند یک خانواده

فقیر نمیتواند با اتکاء به استعداد و کوشش خود روزی ثروتمند شود. چنین چیزی امکان دارد. ولی چنین امکانی وجود ندارد که فقرا، - بعنوان یک طبقه و نه بعنوان یک فرد مشخص از این طبقه -، موقعیت اجتماعی خود را تغییر دهند و به طبقه ثروتمندان تبدیل شوند. بلکه درست برعکس، موقعیت اجتماعی آنها هر روز بیش از روز قبل در معرض خطر قرار میگیرد و زندگی آنها روز به روز دشوار تر میگردد. جنبه دیگر بی عدالتی نظام سرمایه داری در چهره آموزش و فرهنگ جامعه مشهود است. آموزش و فرهنگ با کیفیت عالی در اختیار طبقه مرفه است و زحمتکشان به نسبت ناچیزی از آن برخوردارند. در کشورهای عقب مانده وضع بسیار وخیم تر است. در کشور خود ما بیش از نیمی از مردم از سواد و خواندن و نوشتن بی بهره اند و عده کثیری دیگر، تنها از معلومات بسیار ابتدائی و سطحی برخوردارند. درصد بیسوادان، در بین آنها، یعنی نیمی از جمعیت کشور ما، باز هم بیشتر است و دلالت بر عقب ماندگی فرهنگی دهشتناکی دارد.

در جامعه ای که محرک اصلی تولید نعمات مادی کسب سود است، طبیعی است که پول همه چیز را تحت الشعاع قرار میدهد و در واقع از زندگی خود انسانها نیز ارزش بیشتری پیدا میکند.

معدن کاران و آنهایی که در شرایط دشوار و خطرناک کار میکنند، بخوبی واقعیت فوق را درک میکنند. این واقعیت همه کشورهای سرمایه داری است و ایالات متحده آمریکا، این بزرگترین کشور سرمایه داری نیز از قاعده مستثنی نیست.

در ۲۵ مارس ۱۹۴۷ در معدن زغال سنگ سانترالیا واقع در ایالات متحده، انفجاری رخ داد که در آن ۱۱ کارگر جان خود را از دست دادند. هیئت مدیره معدن از وجود خطر انفجار بخوبی اطلاع داشت زیرا که بازرسان ایالتی طی نامه ای احتمال بروز انفجار را گوشزد کرده بودند. فرماندار ایالت "ایلی نویز" نیز بتوسط گزارشهای کتبی در جریان خطر انفجار قرار گرفته بود. بعلاوه مدتها قبل از حادثه، سندیکای متحد کارگران طی نامه ای به فرماندار چنین نوشته بود:

"... جناب فرماندار از شما طلب کمک میکنیم تا جان ما را از خطر مرگ نجات دهید. از شما خواهشمندیم که مقررات قانونی را در مورد معدن شماره ۵ شرکت سانترالیا بموقع اجرا گذارید....."

... قبلا "نیز در همین معدن انفجاری رخ داده و اخیرا" نیز اطلاع دادند که در کنتاکی در ایالت ویرجینیای شرقی، انفجاری در معدن رخ داده است..."

یکسال پس از این نامه، ۳ نفر از چهار امضاء کننده آن در اثر انفجار گاز در معدن جان خود را از دست دادند. کمیته تحقیقاتی از طرف فرمانداری مامور رسیدگی بوضع معدن شد (البته بعد از انفجار و تلفات آن) و از مدیر معدن، آقای - ویلیام براون، در مورد تجهیزات ایمنی سؤال شد. آقای براون در جواب گفته است:

"حقیقت را بخواهید حساب کردیم دیدیم که تجهیزات ایمنی هزینه‌ای در بر دارد که برای معدن ما مقرون بصرفه نیست."

سؤال شد، منظور شما اینست که مایل نبودید مخارجی را از این بابت متقبل شوید؟

آقای براون جواب میفرماید: دقیقا "همینطور است."

البته آقای براون در این ماجرا، طبق معمول با پرداخت مقداری جزئی غرامت، تبرئه میشوند و بکار خود با فراغ بال ادامه میدهند. دلار در مقابل جان انسانها، کفه ترازو به نفع اولی سنگینی میکند.

۱۲ - سرمایه‌داری نظامی روبه زوال است

نظام سرمایه‌داری نه تنها نظامی ناپویا و مخرب، بی منطق و غیر عادلانه است، بلکه در مقیاس جهانی و از دیدگاه تکامل تاریخی، نظامی منحط و روبه زوال است.

در مواقع بحران و رکود اقتصادی، ورشکستگی نظام بحدی بارز میشود که در آن بجای آنکه زحمتکشان جامعه را از غذا و پوشاک و سرپناه و دیگر لوازم زندگی بی نیاز کنند، خود سربار جامعه میشوند و این جامعه است که باید لشکر بیکاران را از راه صدقه و دادن کمک‌های ابتدائی از جنگال مرگ برهاند و غذا و پوشاک و سرپناه آنها را تامین کند.

اگر تنها در مواقع بحران اقتصادی رشد تولید متوقف میشد، میتوانستیم بگوئیم که گسترش نیروهای مولده در این نظام بطور موقت و هر چند یکبار مختل میگردد ولی حقیقت چیز دیگری است. نه تنها سرمایه‌داری بهنگام بروز بحران قادر به استفاده کامل از نیروهای مولده نیست، بلکه در بهترین روزهای خود نیز از نیروهای مولده

موجود استفاده کامل را نمی کند گاه تا $\frac{1}{3}$ قدرت تولیدی کارخانهها در نظام سرمایه داری بدون استفاده می ماند . در روستاها وضع بمراتب وخیم تر است و تنها بخش کوچکی از زمینهای قابل کشت مورد بهره برداری قرار می گیرند . علی رغم تمام کشتارها و آتش افروزیها در جنگ بزرگ امپریالیستی قرن اخیر ، سرمایه داری هم چنان خطر بر افروختن جنگ خانمان برانداز دیگری را بالقوه همراه دارد . تنها در حالت جنگ و در صورت جذب دائمی نیروهای مولده بلا استفاده در زرادخانهها و کارخانه های اسلحه سازی است که سرمایه داری میتواند به پیکر بی جان خود رمقی تازه بخشد . بقولی " سرمایه داری به هیچ شکلی نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد جز اینکه ابزار هلاکت خود را تهیه نماید " وظیفه تاریخی همه انسانهای آگاه است که مانع از آن شوند تا سرمایه داری در حال احتضار ، جنگ خانمان برانداز دیگری را بر افروزد . نظام سرمایه داری از نظر تکامل تاریخی به آن درجه رسیده است که جای خود را به نظامی نو بسپارد . البته نظام جدید با صدور فرمان برقرار نخواهد گشت . این نظام نو بجای نظام فرسوده سرمایه داری مستقر خواهد شد بهمان گونه که سرمایه داری نیز خود جانشین نظام فئودالی شده بود .

نظام سرمایه داری امر تولید را دگرگون کرد و روند تولید انفرادی را به تولید اجتماعی تبدیل نمود . در قدیم ، نعمات مادی را صنعت گران انفرادی که خود مالک وسائل تولید خویش بودند در کارگاههای کوچک شخصی تولید میکردند . امروزه انبوه کالاها را کارگران بطور دسته جمعی ، طی روند اجتماعی ، در کارخانهها ، به کمک ماشینهای غول پیکر و پیچیده تولید میکنند .

بطور روز افزون روند تولید مادی به یک روند اجتماعی تبدیل میگردد . هر روز تعداد بیشتری کارگر در کنار هم ، در کارخانههای هر چه بزرگتر با مر تولید کالا مشغول میگرددند .

در نظام سرمایه داری ، تولید نعمات مادی اجتماعی است ، ولی محصول آن از آن اجتماع نیست ، آنها که ماشینها و ابزار کار را بکار میگیرند ، مالک ابزار کار نیستند . تضاد اصلی نظام سرمایه داری در این است که علی رغم روند اجتماعی تولید ، یعنی ماهیت اجتماعی کار و نیروهای مولده . مالکیت نعمات تولید شده در اختیار افراد خصوصی قرار میگیرد . کالاهائی که در طی یک روند اجتماعی تولید میشوند ، نه متعلق

به خودتولیدکنندگان ، بلکه متعلق به مالکان وسائل تولید ، یعنی سرمایه‌داران است .
 راه حل تصد فوق‌روشن است : اجتماعی کردن محصول کار همراه با وسائل
 تولید . یعنی تحقق بخشیدن به مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و محصول کار . اگر
 چه کارخانه‌های بزرگ و شرکت‌های انحصاری در جوامع سرمایه‌داری ، شروت‌های
 هنگفتی به جیب صاحبان آنها سرازیر میکنند ، ولی در واقع صاحبان آنها اداره
 کارخانه ها را در مقابل پرداخت حقوق‌های کلان ، بمدیران صنعتی واگذار کرده‌اند .
 این امر در مورد زمین‌داران بزرگ نیز صادق است . مالک وسیله تولید که در بدو
 سرمایه‌داری نقشی در روند تولید ایفا میکرد ، امروز هیچ نقشی در تولید ندارد .
 وجود طبقه سرمایه‌داران بزرگ را از نظر اجتماعی با هیچ منطقی نمیتوان توجیه
 کرد . اگر همه آنها را در یکروز بکره ماه بفرستند ، در امور تولید کوچکترین خللی
 وارد نخواهد شد و یکدقیقه هم انجام کاری مختل نخواهد شد . مالکیت خصوصی بر
 وسائل تولید امروز از نظر اقتصادی محکوم است . سرمایه‌داری ، مدت زمانی است
 که نقش تاریخی خود را ایفا کرده است و دیگر آینده‌ای پیش روی خود ندارد .
 اکنون باید نظام سرمایه‌داری را همچون چرخ چوبی ، تیر کمان و آسیاب آبی
 در کنار نظام برده‌داری و فئودالیسم به کنج موزه‌ها روانه کرد . جای نظام کهنه
 سرمایه‌داری را نظام جدید سوسیالیسم خواهد گرفت . دیری نیست که نظام جدید
 یا بر صده گیتی نهاده است و از هم اکنون بیش از یک سوم جمعیت جهان در راه ساختن
 جامعه سوسیالیستی گام برمیدارند .

فصل سوم: پایه گذاران سوسیالیسم

۱۳- سوسیالیست‌های تخیلی

سوسیالیسم آنچنان نظام اقتصادی است که در آن، برخلاف سرمایه‌داری، وسائل تولیدی در تملک جامعه قرار دارد و متعلق به این و یا آن فرد بخصوص نیست. در این نظام، تولید نعمات مادی بر مبنای برنامه از پیش تنظیم شده، مطابق با نیاز جامعه صورت می‌گیرد و در آن دیگر هرج و مرج و قانون جنگل حکمفرما نیست و کسب سود هدف فعالیت تولیدی را تشکیل نمی‌دهد.

مفهوم سوسیالیسم چیز تازه‌ای نیست. در آغاز نخستین انقلاب صنعتی و علمی و پای‌گیری نظام سرمایه‌داری، کارانبودن، غیر منطقی بودن، بی‌عدالتی و دیگر معایب نظام سرمایه‌داری بچشم گروهی از روشن بینان عیان بود. در اوائل سالهای ۱۸۰۰ میلادی، چه در فرانسه و چه در انگلستان، مخالفان نظام جدید با سخنرانی‌ها و در کتابها و دستنویس‌های خود معایب سرمایه‌داری را بر می‌شمردند. قبل از آن تاریخ، در قرن ۱۶ و قرون بعد از آن، بودند اشخاصی که معایب

نظام رو به رشد را گوشزد میکردند ولی در مجموع این اشخاص افرادی منزوی بودند. از سال ۱۸۰۰ به بعد جریان تغییر کیفی کرد. "رابرت اون" در انگلستان، شارل فوریه و "هانری دوسن سیمون" در فرانسه بعنوان پایه‌گذاران اندیشه‌های سوسیالیستی در جوامع خود منشاء اثر جدی شدند و افکار عمومی زحمتکشان را به طوری همه‌جانبه متوجه نارسائیهای نظام سرمایه‌داری کردند. نوشته‌ها و مقالات این پایه‌گذاران در جامعه آنروز انعکاس وسیعی یافت و نظریات آنها از مرزهای دو کشور فرانسه و انگلستان پای فراتر نهاد و سراسر اروپای آنروز و دیگر کشورهای سرمایه‌داری

را دربرگرفت. این سران در نوشته‌های خود تنها به نقد جامعه سرمایه‌داری آنطور که بود بسنده نکردند، بلکه پارا فراتر نهاده، هریک با روش مخصوص بخود، برنامه‌های دقیقی را تدوین نمودند و بعنوان الگو به جامعه پیشنهاد کردند و طالب پیاده کردن نظام جدیدی مطابق برنامه‌های پیشنهادی خود شدند. این پایه‌گذاران هر یک از دیدگاه شخصی خود، جامعه‌آینده را با مشخصات دقیق آن مورد بررسی قرار داده، برای پیاده کردن آن وارد عمل شدند. الگوهای تخیلی آنها اگر چه با هم مغایرت داشت، ولی اصول کلی و مشترکی وجه تشابه آنها بشمار میرفت.

وجه تشابه اصلی این الگوها در نابودی کامل نظام سرمایه‌داری بود و آنها در نظام سرمایه‌داری جز بدی چیز دیگری نمی‌دیدند. آنها این نظام را ناپویا، غیر عادلانه و بدون برنامه و دورنما می‌افتند. آنها طالب نظامی برنامه ریزی شده و ضامن اجرای عدالت اجتماعی بودند. از نظر آنها نظام سرمایه‌داری نظامی بود که در آن عده‌ای قلیل بدون انجام کاری و با اتکاء به مالکیت وسائل تولید در ناز و نعمت و گروه کثیر زحمتکش در رنج و عذاب می‌زیستند آنها منشاء معایب نظام سرمایه‌داری را در مالکیت خصوصی بر وسائل تولید می‌دیدند و راه رهایی را در لغو مالکیت خصوصی وسائل تولید می‌دانستند. آنها مدعی بودند که با اشتراکی کردن وسائل تولید و از طریق اقتصاد برنامه ریزی شده، زحمتکشان خواهند توانست از فقر و تنگدستی نجات یافته در جامعه‌ای مرفه و پر نعمت زندگی کنند. ولی تمامی برنامه‌های این پایه‌گذاران سوسیالیزم جز روء یائی شیرین و بی نتیجه از آب در نیامد زیرا که آنها همه چیز را با دقت پیش بینی کردند، مگر طریقه پیاده کردن عملی برنامه‌های خود را. آنها فکر میکردند که با عرضه برنامه‌های زیبای خود، همگان، کم‌کم به آن روی آورده، توانگر و تهی دست، فرمانبرو فرمانبردار مسحور زیبائی جامعه روء یائی آنها گشته، دست در دست هم در راه ساختن آن گام بر خواهند داشت. آنها معتقد بودند که کافست این مدینه فاضله را در ابعاد کوچکی از کشور (مثلاً یک قصبه یا یک شهر) پیاده کرد تا بقیه موفقیت‌های آن را دریابند و یک پارچه بسوی آن روی آورند. جالب اینکه برای تحقق بخشیدن به روء یای خویش، پایه‌گذاران این اندیشه‌های سوسیالیستی امید خود را به عنایت دولتمندان و مسئولان حکومتی بسته بودند. غافل از اینکه گروه ثروتمندان و مسئولان حکومتی درست

همان‌هائی هستند که نفع خود را در بقای نظام سرمایه‌داری میدانند .
 سوسیالیست‌های تخیلی از درک نیروهای عینی عمل‌کننده و تضادهای
 آشتی‌ناپذیر طبقاتی در جامعه‌ی خود عاجز بودند . از این رو بدرک نیروی عظیم
 طبقه‌ی کارگر در راه ایجاد جامعه‌ی مطلوب آنها و لزوم سازماندهی این طبقه برای به
 کرسی نشاندن خواست آنها ، یعنی جامعه‌ی سوسیالیستی ، غافل میشدند . آنها فکر
 میکردند که ، از راه موعظه ، با پند و اندرز و با پیش کشیدن مقولاتی چون خوبی
 و بدی ، شر و خیر و امثال آن میتوان یکباره بر روی منافع عینی طبقاتی خط قرمز
 کشید و همه را متقاعد ساخت که به جامعه‌ی سوسیالیستی روی آورند . آنها درک نمی
 کردند که تنها منافع طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان متحد این طبقه است که با ایجاد
 جامعه‌ی سوسیالیستی مطابقت دارد و تنها این طبقه است که میتواند بانی نظام
 جدید گردد .

هم چنین تصور آنها از اینکه جامعه‌ی فاضله را میتوان در ابعاد کوچک بوجود
 آورد ، زوئی بیش نبود . همچنان که امروزه برای همگان مسلم است که " جزیره"
 خوشبختی در دل اقیانوس پرتلاطم نظام سرمایه‌داری " خواب و خیالی بیش نیست .
 عملاً " هم آزمایش آنها در راه ایجاد جامعه‌ی خیالی در ابعاد کوچک با شکست
 دردناکی روبرو شد . بهمین جهت تره‌های این سوسیالیست‌های تخیلی و اندیشه
 پردازان را سوسیالیسم تخیلی نامیده‌اند . سوسیالیست‌های تخیلی انسان‌هائی با
 شهامت ، با حس انسان دوستی فوق‌العاده بودند . وضع دردناک زحمتکشان در
 نظام سرمایه‌داری آنها را در مقام چاره‌جویی برانگیخته بود . آنها در نقد جامعه‌ی
 سرمایه‌داری موشکافی‌های داهیه‌انه کردند و اصل برنامه ریزی در اقتصاد را مطرح
 ساختند . دست‌آوردهای آنها از نظر علمی پراج و گرابنهاست ولی لازم بود که
 تخیل به علم و آرزو به پیکار در عمل بدل شود . منجمله بر پایه‌ی دست‌آوردهای همین
 بنیان‌گذاران است که بعدها دو نابغه‌ی بی‌همتا ، مارکس و انگلس ، سوسیالیسم علمی
 را بنا نهادند .

۱۴ - مارکس وانگلس

سوسیالیسم تخیلی از مفاهیم انسان دوستی، لزوم برقراری عدالت و دیگر مفاهیم اخلاقی ناشی می‌گشت.

سوسیالیسم مارکس وانگلس بر مبنای علم تحول جامعه انسانها، بر مبنای مطالعات موشکافانه اقتصادی و اجتماعی و بررسی تاریخ تحول جامعه انسانها استوار گشته است. مارکس در تدوین تئوری سوسیالیسم علمی از هرگونه روای یا تخیل بر حذر بود.

وی تقریباً "مطلبی درباره چگونگی جامعه آینده ننوشته است. در عوض، بطور همه جانبه به بررسی تاریخ جوامع علاقه نشان داده است. به اینک جوامع بشری از کی پیدا شدند، تکامل آنها چگونه بوده است، چگونه از هم متلاشی گشته اند. وی به مطالعه ساختار جامعه عصر خود علاقه نشان میداد و نیروهای محرک جامعه و راه

زیر نویس: "در ادامه این بحث بطور مکرر از نام مارکس یاد خواهد شد و البته منظور آن نیست که سهم انگلس را در تدوین تفکر سوسیالیستی کم بها دهیم. مارکس و انگلس در اوان جوانی با هم آشنا شدند و تا آخر عمر همکاری شمر بخش خویش را ادامه دادند. این دو دوست و هم‌زم بطور حتم یکی از پیر شمرترین و خلاق‌ترین همکاریهای تاریخ تفکر بشری را پدید آوردند. اگر چه انگلس متفکری بی‌همتا بود و به پی ریزی پایه‌های فلسفه خود مستقل از مارکس نائل آمد، ولی در طیف وسیع همکاری این دو دانشمند و در مقام مقایسه با مارکس همیشه بقول خود او ویولون دوم را مینواخت. در سال ۱۸۸۸ انگلس نتیجه همکاری خود را با مارکس چنین خلاصه کرد "بدون شک در طول ۴۰ سال همکاری من با مارکس در پی ریزی پایه‌های کار علمی و بخصوص در تدوین تئوری‌ها، کار من مستقل از مارکس انجام گرفت، ولی در بخش عمده آنچه که مربوط به اصول اولیه تئوری بخصوص در اقتصاد و تاریخ و از همه مهمتر نتیجه‌گیری‌های صریح و روش فعالیت علمی میشود، مارکس سهم عمده را داشته است. مارکس یک سر و گردن از همه بالاتر بود. دید او درباره مسائل از همه ما عمیق‌تر بود و نافذتر، شاید دیگران را بتوان حد اکثر متفکران با استعداد خواند، ولی مارکس بمعنی واقعی یک نابغه بود."

های تغییر نظام اقتصادی عصر خود و ایجاد نظام نوین را جستجو میکرد .
 برخلاف سوسیالیست های تخیلی ، مارکس وقت خود را به پیش بینی چگونگی
 نهادهای جامعه آینده تلف نکرد . وی عمده‌ی وقت خویش را به مطالعه نهادهای
 اقتصادی جامعه عصر خود مصروف داشت و مطالعه این نهادها را با موشکافی حیرت
 آور ، باروش تجزیه و تحلیل دقیق و در بعد تاریخی آن پایان رسانید .
 مارکس در جستجوی یافتن نیروهای محرکه نظام سرمایه‌داری بوده در
 مهمترین اثر خود بنام " کاپیتال " یا سرمایه که نقدی استادانه از نظام سرمایه‌داری
 است ، بخوبی نشان داد که نکات گرهی کدامند . مارکس اولین متفکری بود که بطور
 همه جانبه ، با بینشی شگرف ، شیوه تولید سرمایه‌داری را همچون یک ساعت ساز
 ماهر جزء به جزء پیاده کرد و مورد مطالعه قرار داد و سپس آنها را با یک دید کلی
 ترکیب نمود و چگونگی نظام سرمایه‌داری را از همه زوایای آن و همراه با کلیه قوانین
 کارکرد آن در اثر خود درج نمود . سوسیالیسم تخیلی ، زاده‌ی تفکر داهیانیه این
 یا آن انسان خوش نیت بود و با واقعیت تطابق چندانی نداشت .
 مارکس ، سوسیالیسم را از عالم رؤیاها بر روی زمین فرود آورد . وی نشان
 داد که سوسیالیسم یک آرزوی شاعرانه و زاده مغز افراد خوش نیت و انسان دوست
 نیست بلکه مرحله تاریخی جدید و ضروری نظام اقتصادی جامعه انسانهاست . این
 نظام ضرورتاً " از درون نظام سرمایه‌داری زاده می شود .
 مارکس سوسیالیسم را از تخیل و رؤیا یا بیرون کشید و به علم تبدیل کرد .
 مارکس آرزوهای پیشگویان مدینه فاضله را به یک تئوری علمی رشد اقتصادی منطبق
 با واقعیات عینی جوامع بشری تبدیل نمود . بجای روی آوردن به انگیزه‌های ذهنی
 از قبیل بدی و خوبی ، خیر و شر ، سوء نیت و خوش نیتی انسانها ، وی بخوبی
 نشان داد که این طبقه کارگر است که بر اساس منافع طبقاتی خویش میخواهد و می
 تواند معمار جامعه نوین باشد .
 تز سوسیالیسم مارکسیستی و یا سوسیالیسم علمی برای اولین بار در فوریه
 ۱۸۴۸ تحت عنوان مانیفست حزب کمونیست با همکاری فعال انگلس انتشار یافت .
 در این کتاب کوچک که در ابتداء فقط شامل ۲۳ صفحه بود ، مارکس و انگلس فشرده
 تئوری علمی خود را بیان نمودند . همین کتاب بعدها مرجع جنبش کمونیستی و کارگری

در سرتاسر جهان گشت . این کتاب بیشتر از هر کتاب دیگر به زبانهای خارجی ترجمه شده است و بدون شک ، کتابی است که در طول تاریخ بشری از هر کتاب دیگری سرنوشت سازتر بوده است . در مطالعه همه جانبه چگونگی تکامل صورت بندی های جوامع بشری ، چگونگی زایش و مرگ آنها ، جهت حرکت آنها ، مارکس و انگلس به قوانین عینی حاکم بر تاریخ دست یافتند .

قبل از آنها ، تاریخ یک رشته از رویدادهای در هم و گسسته از یکدیگر تجلی میکرد و هیچ قانونمندی بر آن متصور نبود . مارکس و انگلس بخوبی نشان دادند که تاریخ ، چنین کلاف سردرگمی از وقایع و رویدادهای نامربوط نیست ، بلکه دارای قوانین عینی مخصوص بخود است . مارکس این قوانین را بدست آورد و علم تاریخ را بنا نهاد و این خود یکی از پربارترین دست آوردهای علمی در تاریخ بشری است .

مارکس بخوبی نشان داد که اقتصاد ، سیاست ، حقوق ، مذهب ، فرهنگ ، و دیگر نهادهای اجتماعی با هم ارتباط دارند . در این میان اقتصاد ، نقش اساسی را ایفاء میکند . کلید مسئله در این است که انسانها بعنوان تولید کننده با هم در ارتباط قرار دارند . کیفیت زندگی انسانها در جامعه ، از چگونگی نقش آنها در تولید ناشی میگردد . این شیوه تولید در هر صورت بندی اجتماعی است که محتوی نهاد های روبنائی را معلوم میسازد .

آگاهی اجتماعی انسانها متأثر از چگونگی نقش آنها در امر تولید است و یا بگفته مارکس : این شیوه تولید مادی است که بر روندهای اجتماعی ، سیاسی و معنوی انسانها در جامعه حکمفرمائی میکند . آگاهی اجتماعی تعیین کننده هستی اجتماعی نیست ، بر عکس هستی اجتماعی تعیین کننده آگاهی اجتماعی است . مفاهیم حقوق ، آزادی ، عدالت و امثال آن ، متأثر از مرحله تکامل جامعه است . حال چه چیز باعث تغییر نهادهای جامعه میشود ؟ آیا برای تغییر جامعه باید فکر انسانها یک به یک عوض شود ؟ خیر . زیرا که نحوه تفکر انسانها وابسته به تغییراتی است که در پایه های اقتصادی جامعه پدید میآید . شیوه تفکر اجتماعی در تحلیل نهائی ، وابسته به شیوه تولید مادی است .

انسانها در روند تولید اجتماعی بر طبیعت فائق می آیند . ابزار تولید

کارآتر، با بازدهی بیشتر میسازند و روش تولید خود را هرچه بیشتر بهبود می بخشند. هنگامیکه رشد نیروهای مولده به درجه کافی رسید، تضادهای اجتماعی بروز میکند. روابط انسانها در مرحله رشد کمی نیروهای مولده، از طریق وضع قوانین و پیدایش نهادهای سیاسی، مذهبی، فرهنگی و غیره از قبل تثبیت گشته است. در مقطعی از تکامل تاریخی جامعه، رشد نیروهای مولده دیگر در چهارچوب مناسبات تولیدی قدیم تامین نمی گردد. بر شالوده این تضاد عینی و عمده اجتماعی، نبرد طبقاتی بین طبقه حاکم که برای حفظ مناسبات موجود می جنگد و طبقه بالنده که خواستار برقراری مناسبات تولیدی جدید است شدت می یابد.

این نبرد تا بدان درجه تکامل می یابد و همه جانبه عمیق میشود که انقلاب اجتماعی را برای حل تضاد فوق در دستور روز قرار میدهد.

تعبیر مارکسیستی تاریخ، همانطور که اجمالاً "شرحش آمد، بما امکان میدهد تا روند قانونمند تاریخ و تحول اجتماعی را بخوبی دریابیم. روندی که بدون آن، تاریخ جز کلاف سردرگمی از وقایع و رویدادهای نامربوط چیزی نمی نمود. دید مارکسیستی تاریخ، برای اولین بار امکان داد که بر مبنی تئوری شیوه تولید و نبرد طبقاتی حرکت اجتماعی را درک نمود. چیزی که قبل از آن هرگز امکان نداشت. بهمین دلیل در اول مانیفست کمونیست چنین می خوانیم که: "تاریخ جوامع بشری تا به امروز جز تاریخ نبرد طبقاتی چیز دیگری نیست". نقش دولت در این نبرد طبقاتی چیست؟ دولت نهادی رو بنائی است که بدست طبقه حاکم ایجاد شده است. وجود آن برای تثبیت وضع موجود از طریق اعمال قوه قهریه بنفع طبقه حاکم است. در مانیفست نقش دولت چنین بیان شده است:

"مسئولان امور دولت های مدرن، گروهی را تشکیل میدهند که اداره امور جامعه بنفع بورژوازی را بعهده دارند."

اولین وظیفه دولت در جامعه سرمایه داری دفاع از حق مالکیت خصوصی بروسائل تولید است. مالکیتی که بر شالوده آن حاکمیت بورژوازی (سرمایه داران) بر زحمتکشان تحقق می یابد.

در نتیجه زحمتکشان که هدف آنها از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید است، در اولین مرحله می باید دولت بورژوازی را ساقط کنند و دولت

جدید کارگران و زحمتکشان را جایگزین آن نمایند. تنها هنگامی انقلاب به پیروزی میرسد که کارگران و زحمتکشان قدرت سیاسی را در دست بگیرند و دولت جدید را جایگزین دولت سرمایه‌داران سازند.

در اینجا چنین بنظر میرسد که هدف جایگزین کردن دیکتاتوری زحمتکشان بدیکتاتوری سرمایه‌داران است. آیا هدف زحمتکشان اینست؟ خیر.

دیکتاتوری پرولتاریا (کارگری) اولین قدم لازم در راه نابودی حاکمیت طبقه سرمایه‌داران است. هدف غائی اینست که برای همیشه بتقسیم جامعه بطبقات متخاصم پایان داده شود. هدف از دیکتاتوری پرولتاریا این نیست که حاکمیت یک طبقه را از بین ببرد و طبقه جدیدی را برای حکمرانی بر طبقه قبل بر مسند قدرت بنشاند، بلکه هدف از دیکتاتوری پرولتاریا آن است که تقسیم جامعه را به طبقات متخاصم برای همیشه پایان دهد. هدف سوسیالیسم ایجاد جامعه بی طبقه است که در آن استثمار فرد از فرد ممکن نباشد. بگفته مانعیست: بجای جامعه کهنه سرمایه‌داری همراه با طبقات متخاصم جامعه‌ای خواهیم ساخت که در آن شکوفائی هر فرد شرط لازم شکوفائی همگان است."

همه جا مارکس به این نکته مهم اشاره میکرد که از بین بردن جامعه طبقاتی کهنه و ایجاد جامعه نوین بی طبقه فقط بدست خود زحمتکشان میسر است. مارکس می‌آموخت که پرولتاریا طبقه فعال در ساختمان جامعه سوسیالیستی فرد است، زیرا که پرولتاریا، یعنی اکثریت افراد جامعه، طبقه‌ای است که از تضادهای جامعه سرمایه‌داری بیش از دیگران رنج میبرد. زیرا که پرولتاریا برای بهبود وضع خویش راه دیگری جز انقلاب سوسیالیستی در پیش ندارد.

زحمتکشان در این راه و بخاطر رهایی از زندگی مشقت بار خود، چاره‌ای جز اتحاد و تشکیلات ندارند. زحمتکشان می‌بایست در سندیکاهای خود متشکل شوند و از منافع طبقاتی خویش دفاع نمایند.

ایجاد سندیکاهای البته یکسبه امکان پذیر نیست. زمان زیادی لازم است تا زحمتکشان به منافع طبقاتی خود آگاه شوند و لزوم اتحاد و گرد هم آئی در سندیکاهای را بطور عینی دریابند. در غیر این صورت ایجاد سندیکاهای پر قدرت و تشکیلات سراسری کارگری در کشورها غیر ممکن است.

رشد سرمایه‌داری مدیون انقلاب صنعتی و پیدایش کارخانه‌های بزرگ است که به تشکیلات سندیکائی کمک شایانی کرده است. انقلاب صنعتی با متمرکز ساختن کارگران در شهرها، گسترش ارتباطات در سطح کشور و غیره راه تجمع کارگران و برقراری رابطه بین آنها را سهل و هموار میسازد. بعبارت دیگر طبقه کارگر با بیای سرمایه‌داری رشد میکند و همراه با آن شرایط و تسهیلات لازم برای شکل آن فراهم می‌گردد و در نهایت، نظام سرمایه‌داری رانابود میسازد. هنگامیکه همگی بروشنی دریافته‌اند که تضادهای سرمایه‌داری در چهارچوب آن نظام علاج پذیر نیست. هنگامی که "جامعه نتوانست تحت حکومت بورژوازی به زندگی خود ادامه دهد، بزبان ساده تر هنگامیکه دیگر وجود بورژوازی با وجود جامعه همساز نبود" ساعت مرگ سرمایه‌داری فرا رسیده است و پرولتاریای انقلابی مسئولیت دفن جنازه را بعهده دارد.

مارکس تنها یک نظریه پرداز انقلابی نبود، بدین معنی که تنها به تشویق دیگران برای پیشبرد انقلاب اجتماعی بسنده نمی‌کرد. خیر. مارکس فلسفه خود را با زندگی خود توأم کرد. از آنجا که فلسفه وی تنها به تشریح جامعه آنطور که هست محدود نمی‌شود، بلکه بر پایه تغییر و تکامل جامعه استوار است. وی، همانند یک انقلابی تمام عیار نه در خارج حرکت انقلابی بلکه در بطن جنبش انقلابی قرار گرفت. بر مبنای فلسفه‌ی خویش که نیروی نابود کننده نظام سرمایه‌داری را تنها پرولتاریای انقلابی می‌دانست، مارکس به کار سازماندهی انقلابی طبقه کارگر در راه نبرد سیاسی و اقتصادی پرداخت. وی فعال‌ترین و برجسته‌ترین عضو اتحادیه بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول) بود که در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پا به عرصه وجود نهاد. دو ماه پس از انترناسیونال اول، مارکس در نامه‌ای به دوست خود دکتر گوگلمان چنین نوشت: "انترناسیونال اول یا درست‌تر بگویم کمیته اجرائی آن دارای نقش بسیار مهمی است زیرا که رهبران سندیکاهای کارگران انگلستان در آن عضو هستند. رهبران سندیکاهای کارگری فرانسه نیز فعالانه در رابطه با آن هستند."

سندیکاهای که بدرستی برای کارگران آن زمان، وهم چنین برای کارگران عصر ما، سنگرمبارزه کارگران در راه بهبود شرایط زندگی روزانه آنها بشمار آمدند، از نظر

مارکس وانگلس از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند .

" تشکل طبقه کارگر ، بمثابه یک طبقه انقلابی ، در سندیکاهاى کارگرى آن چنان تشکیلاتى است که پرچم مبارزه‌ى پرولتاریا را در نبرد روزانه خود علیه سرمایه‌دارى به پیش میراند و در بطن آن پرولتاریا تجربه و نیروى لازم را برای انجام این نبرد سهمگین کسب میکند . "

کسب تجربه و نیروى کافى برای چه کارى ؟ برای نبرد در راه بهبود شرایط کار ، افزایش دستمزدها ، تقلیل ساعات کار ؟ بله ، بطور مسلم برای این قبیل مبارزات . ولی در اصل برای آمادگى در راه نبردى بس سهمگین تر ، نبرد در راه رهائى طبقه کارگر ، نبرد برای نابودى مالکیت خصوصى بر وسائل تولید ، نبرد برای برقرارى ، جامعه‌ى بی طبقه عارى از استثمار .

مارکس بر مطلب فوق تأکید بسیار مینمود . در نطقى که در ژوئن سال ۱۸۶۵ - در شورای عمومى انترناسیونال ایراد کرد ، چنین میآموزد که پرولتاریا در تشکیلات سندیکائى خود نبردى پیگیر را در راه بهبود شرایط زندگى روزانه خود سازمان مى دهد . ولی علیرغم این مبارزات ، ستاوردهاى پرولتاریا از نظام سرمایه‌دارى بطور مستمر در معرض خطر قرار دارد . پرولتاریای متشکل باید در مبارزات خود هدفى بس والاتر را مد نظر قرار دهد .

مارکس میگفت در هر حال و علیرغم شرایط برده‌وار مزدبگیران در نظام سرمایه‌دارى طبقه کارگر نباید به نتایج مبارزات روزانه خود بیش از آنچه هست ، پریها دهد . کارگران هرگز نباید فراموش کنند که مبارزات صنفى آنها ، مبارزه با معلول است نه با علت واقعى ، که مبارزه صنفى آنها اگرچه روند عمومى بهره‌کشى را کند میکند ولی جهت حرکت را عوض نمى کند ، که این مبارزات تنها بعنوان مسکن مورد استفاده قرار مى گیرند ولی درمان قطعى درد نیستند . کارگران نباید بطور کامل جذب مبارزات صنفى ، که ناشى از تضاد مستمر کار و سرمایه و مبادلات بازار است ، گردند . کارگران باید درک کنند که همراه با مشقاتى که نظام سرمایه‌دارى به آنها تحمیل کرده است همین نظام ، شرایط عینى لازم را برای ساختمان نظام جدید رافراهم میسازد .

بجای شعار محافظه کارانه " دستمزد عادلانه تر در مقابل کار عادلانه "

کارگران باید شعار "نابودی نظام دستمزدی" را برای خود انتخاب کنند. همیشه و در همه جا مارکس آموزش اساسی خود را چنین بیان داشته است که راه تغییر اساسی نظام اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی جامعه، تنها در گرو پیروزی انقلاب طبقه کارگر است. آیا باید چنین نتیجه گرفت - همانطوریکه بعضی نتیجه گیری میکنند - که مارکس به انجام انقلاب در هر گوشه و تحت هر شرایطی اعتقاد داشته است؟ بهیچوجه چنین نیست. اعتقاد مارکس به انقلاب اجتماعی امری احساسی نیست. خود مارکس در انترناسیونال با عقیده انقلاب بخاطر انقلاب شدیداً "به مبارزه برخاست. اساس تئوری مارکس بر اینست که برای پیروزی انقلاب شرایط لازم باید فراهم آید. نظام یک جامعه قابل تغییر نیست مگر آنکه شرایط لازم تغییر نظام از راه انقلاب اجتماعی فراهم آمده باشد.

گذار نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی، ناشی از تضادهای عینی موجود در بطن جامعه سرمایه‌داری است. حل تضادهای عینی نظام سرمایه‌داری از طریق اجتماعی کردن وسائل تولید و در نتیجه حذف نظام سرمایه‌داری مقدور است.

طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان یعنی این سازندگان نظام جدید در بطن نظام کهنه سرمایه‌داری وجود دارند. رشد آگاهی‌های طبقاتی و سازماندهی طبقه کارگر منجر به انجام انقلاب اجتماعی میگردد. انقلابی که نظام جدید را بجای نظام کهنه مستقر میکند.

مارکس نظام سرمایه‌داری را حلقه‌ای از رشته تکامل تاریخ بشری میدانست. وی هرگز این نظام را مستمر و ابدی نمی‌پنداشت. بر عکس، از نظر مارکس سرمایه‌داری نظامی است اساساً "گذرا همانند دیگر صورت‌بندی‌های اجتماعی قبل از آن.

از نظر مارکس جامعه انسانها چیزی منجمد، غیر قابل تغییر و ناپویا نیست، بلکه دارای حرکت تکاملی مستمر است. دسناوردهای مارکس از آنجهت گرانبهاست که وی قوانین حاکم بر حرکت تکاملی جامعه را معلوم میسازد، نیروهائی محرک تحول نظام‌های اجتماعی را میشناساند.

نظام سرمایه‌داری را در تحرک و با تضادهای آن مطالعه میکند و "قوانین

حرکت نظام سرمایه‌داری " را کشف میکند .

مارکس در مرحله اول نظام سرمایه‌داری را با روشی علمی و بدون پیشداوری مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد . تضادها و قوانین حرکت نظام آن را کشف می‌کند و بطور علمی ماهیت گذاری نظام سرمایه‌داری را نتیجه میگیرد . وی بروشنی نشان میدهد که چه نیروئی وظیفه زایش نظام جدید را بجای نظام کهنه سرمایه‌داری بعهده دارد .

آموزش مارکس تاریخ ساز است ، زیرا که در پرتو این آموزش مسیر تحول تاریخی جوامع بشری روشن می‌گردد .

مارکس نابغه‌ای بی‌همتا بود . وی علاوه بر زبان مادری خود ، آلمانی ، زبانهای یونانی و لاتین را خوب میدانست و به زبانهای انگلیسی ، فرانسه و ایتالیائی و روسی تسلط کامل داشت . حیظه معلومات وی در زمینه‌های تاریخ ، اقتصاد و علوم اجتماعی بی‌کران بود . از قدرت تفکر انتزاعی عمیق و بی‌همتائی برخوردار بود . وی زندگی خود را با تقبل محرومیت‌های فراوان وقف عقاید انقلابی خود ساخت و تا پایان عمر حتی یک لحظه در راه اشاعه عملی و نظری عقاید خود از پای نایستاد . هم امروز جنبش کارگری در چهار گوشه جهان در مبارزه‌های بخش طبقاتی و اجتماعی خود از سرچشمه آموزش و عمل دوران ساز وی سیراب میشود . در عصر ما ، یعنی در عصر گذار از نظام کهنه به نظام نو ، از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، پراتیک انقلابی صحت نظریات مارکس را با برجستگی تمام به ثبوت میرساند . هم اکنون یکسوم مردم جهان دست اندر کار ساختن نظام سوسیالیستی هستند و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، هر سال ، در همه قاره‌ها ، شتاب بیشتری پیدا می‌کند و خلق‌های تازه‌تری رمز سعادت و سربلندی ، استقلال و آزادی را محق در نظم سوسیالیستی می‌یابند .

فصل چهارم: سوسیالیسم

۵-۱- اقتصاد سوسیالیستی بر نامه ریزی شده است

در این فصل بررسی اجمالی سوسیالیسم را آغاز میکنیم. باید قبلاً تذکر داد که عقیده مدافعان سوسیالیسم بر این اصل مبتنی نیست که برافکندن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و اجتماعی کردن وسائل تولیدی بخودی خود مسائل انسانها را به یکباره حل میکند، شیاطین را به فرشتگان تبدیل میکند و بهشت موعود را از آسمانها بر روی زمین به ارمغان میآورد. عقیده مدافعان سوسیالیسم بر این است که بدون تردید نظام سوسیالیستی معایب انکار ناپذیر نظام سرمایه داری را بر طرف میسازد، به استثمار فرد از فرد پایان میدهد، فقر را ریشه کن میسازد، نگرانی فردا را از دل زحمتکشان میزداید، برای انسانها کار، نان و فرهنگ به ارمغان میآورد، خطر جنگ را بر طرف میسازد، و راه را برای زندگی سعادت مند افراد جامعه میگشاید.

سوسیالیسم بمعنی ترمیم و یا بزرگ کردن نظام سرمایه داری نیست، بلکه بمعنای پیدایش دگرگونی انقلابی در نظام اجتماعی سرمایه داری است، پایه گذاری نظام جدیدی است که ماهیتاً "با نظام کهنه" پیشین مغایرت دارد. در این نظام کوشش افراد جداگانه در راه تأمین منافع شخصی و کسب سود، جای خود را به فعالیت همگانی در راه رفاه همگانی میسپارد. در این نظام، در تحلیل آخر، پوشاک برای کسب سود تولید نمیشود بلکه برای تهیه لباس و حفاظت انسانها از سرما و ناملايمات جوی فراهم میشود. در مورد تولید نعمات مادی دیگر نیز چنین است. بنابراین تولید نعمات مادی برای استفاده انسانهاست نه برای کسب سود و انباشت سرمایه در دست این و آن.

سوسیالیسم سلطه انسان بر انسان دیگر را از بین میبرد و فرمانروائی

انسان بر طبیعت را بنحو فزاینده‌ای گسترش میدهد. سوسیالیسم امکان تولید نعمات مادی را تا بدان حدی از وغور فراهم میسازد که بتوان انسانها از آن حداکثر نعمات مادی و معنوی در هر مرحله تکامل بهره‌مند کرد. این نظام سدهای مستحکمی را که منافع تنگ نظرانه، مبتنی بر کسب سود شخصی بر سر راه تولید ارزشهای مادی و معنوی قرار میدهند، از جای میکند و گسترش سریع نیروهای مولده را ممکن میسازد. کابوس بی کاری، بحران و بیم از اینکه فردا چه خواهد شد از مغزها زدوده میشود و از طریق برنامه ریزی علمی در اقتصاد، برای همه کار فراهم میشود. نظام نوین تأمین اجتماعی انسانها، از بدو تولد تا لحظه مرگ را، بعهده میگیرد. در این نظام دیگر درجه کامیابی انسانها را یا محک حساب بانکی آنها اندازه‌گیری نمیکنند، بلکه از دیدگاه مشارکتشان در تأمین رفاه جامعه و سهمشان در تکامل آن می‌سنجند. دیگر دوران جنگهای امپریالیستی که هر چند وقت یکبار سرمایه داران برای تصاحب بازارهای خارجی و صدور کالا و سرمایه "زاید" براه می‌اندازند، خاتمه می‌پذیرد، زیرا که کالای "زائد" و سرمایه "زائد" مفهوم خود را از دست میدهد و هر چه هست برای رفاه افراد جامعه مورد بهره‌برداری قرار میگیرد.

پایان دادن به مالکیت خصوصی سرمایه داران بر وسائل تولید موجب میشود که تقسیم جامعه به طبقات متخاصم پایان پذیرد. جامعه دیگر به کارفرما و کارگر، حاکم و محکوم تقسیم نمیشود. امکان بهره‌کشی فرد از فرد از میان می‌رود. بطور خلاصه، نظام سوسیالیستی اداره امور جامعه را از دست مشتئ سرمایه دار و گماشتگانش خارج کرده، برای اولین بار در تاریخ، سرنوشت جامعه را در دست خلق و در جهت منافع خلق قرار میدهد.

از آنچه تاکنون گفتیم معلوم میشود که ماهیت نظام سوسیالیستی دو جنبه دارد: جنبه اول، گزینشی که الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید از نتایج آن است و جنبه دوم که حکومت خلق بدست خلق و در جهت منافع خلق است. حالا به بینیم روش تأمین منافع خلق در نظام جدید چگونه است؟ وسائل آن کدامند؟ جواب سؤال فوق را در اصل برنامه ریزی اقتصادی باید جستجو کرد. همانطور که مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید یکی از وجوه مشخصه سوسیالیسم است، برنامه ریزی متمرکز اقتصادی نیز وجه مشخصه دیگر نظام سوسیالیستی است.

برنامه ریزی متمرکز اقتصادی در سطح یک کشور کاری بس عظیم و دشوار است . دشواری این کار تا بحدی است که بسیاری از مدافعان سرمایه داری آن را غیر ممکن میدانستند و چنین استدلال میکردند که گویا هیچ گروه کوچک انسانی شناخت و وسعت نظر لازم برای انجام برنامه ریزی تولیدی تمامی یک جامعه را ندارد . ولی تجربه برنامه‌های پنجساله اتحاد شوروی که نخستین آنها از سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ شمسی) آغاز شد این مسئله را از چارچوب مباحث مکتبی بیرون کشید و در عمل آن را به واقعیت عینی انکار ناپذیر تبدیل ساخت .

اکنون دیگر احتیاج به مناظره مکتبی نیست تا معلوم گردد که برنامه ریزی اقتصادی امری ممکن است یا غیر ممکن . امروز همه میدانیم که چنین چیزی امکان دارد . اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سپس سایر کشورهای سوسیالیستی عملاً وجود چنین امکانی را به اثبات رسانده نشان داده‌اند که برنامه ریزی اقتصادی امری امکان پذیر ، ثمر بخش و کارآست . امروز دیگر مدافعان نظام سرمایه داری و دشمنان سوسیالیسم نیز انکار نمیکنند که اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اقتصاد برنامه ریزی شده است .

برنامه ریزی متمرکز اقتصاد سوسیالیستی دارای هدف و اسلوب مشخصی است . آن چیزی که شیوه تولید سوسیالیستی را از شیوه تولید سرمایه داری متمایز میسازد منجمله هدف و روش متفاوت آنها است . هدف در تولید سرمایه داری کسب سود و انباشت سرمایه بتوسط صاحبان وسائل تولید است . روش تولید سرمایه داری ، در رابطه با هدف فوق ، بالا بردن درصد بهره کشی و استثمار کارگران است . هدف تولید سوسیالیستی نه کسب سود بلکه تأمین رفاه مادی و معنوی جامعه است . روش رسیدن به آن هدف ، برنامه ریزی متمرکز علمی است . از آنجا که در سوسیالیسم مالکیت وسائل تولید اجتماعی است ، امکان انباشت سود و سرمایه در دست افراد خصوصی وجود ندارد و بنابراین کسب سود بیشتر دیگر محرک و انگیزه تولید نیست .

بهره‌کشی از کارگران از بین میرود زیرا که صاحب سرمایه و کارخانه در مقابل کارگر مزدبگیر قرار نمیگیرد . کارخانه ها و وسائل تولید همگی در تملک اجتماعی قرار دارند .

باید توجه داشت که امکانات تولید مادی و معنوی هر جامعه ، در هر مرحله معین از تکامل تاریخی آن ، دارای حد و مرز معینی است و همین حد و مرز است که درجه نیازهای مادی و معنوی انسانها را محدود میسازد .

در امر برنامه ریزی اقتصادی نیز برنامه ریزان حداکثر خواستها و آرزوهای خود را منعکس نمیکنند ، بلکه با در نظر گرفتن حدود امکانات مشخص نیروهای مولده و سطح تکامل موجود در هر لحظه ، برنامه خود را تدوین می کنند . اما همین شناخت امکانات واقعی زمان ، بر آورد کردن نیروهای مولده موجود و مواد خام دست یافتنی ، خود وظیفه ایست بس دشوار که در کشورهای سوسیالیستی بعهدۀ کمیسیون ویژه برنامه ریزی محول میگردد .

وظیفه این نهاد عبارت است از تهیه و تدوین دقیق اطلاعات لازم در باره نیازهای جامعه در سرتاسر کشور ، کمیت و کیفیت آن ، زمان و جای آن ' عبارت است از برآورد و تعیین دقیق میزان مواد خام و معدنی که در دسترس است ، میزان منابع انسانی و نیروی کاری که در اختیار است ، تعداد موسسات بسیار مختلف تولیدی موجود و اینکه در چه نقاطی از کشور پراکنده هستند ؟ در سال گذشته چه تولیدی را داشته اند ؟ چه امکانات تولیدی بیشتری برای سال آینده دارند ؟ برای افزایش تولید آنها در حد معین چه مقدار نیروی کار و مواد خام بیشتر مورد نیاز است ؟ بمنظور دستیابی به سطح تولید مشخص چه مقدار موسسه و واحد تولیدی جدید باید تأسیس کرد ؟ در کجا باید تأسیس کرد و چه مقدار بندر سازی و راه سازی جدید برای اینکار و در کجا لازم است ؟ چه مقدار آن در حال حاضر قابل بهره برداری است ؟ قابلیت گسترش ظرفیت آن تا چه حد است ؟ بترتیب اولویت نیازهای انسانها در این نقطه و یا آن نقطه کشور کدامند ؟ این نیازها در چه مقدارند ؟ چه مقدار آن را میتوان طی سال آینده جواب گو بود و چه مقدار را میتوان و باید برای سالهای بعد گذاشت . جواب این سوآلها و هزاران سوآل دیگر باید دقیقاً " با ارقام و آمار معلوم گردد .

سپاهی از متخصصین آمار ، تکنولوژی ، اقتصاد ، هنر و فرهنگ ، علوم نظری و فنون صنعتی و کشاورزی و غیره اطلاعات و آمار گردآمده را بررسی میکنند . در اتحاد شوروی موسسه برنامه دولتی بزرگترین سازمان اقتصادی و برنامه ریزی

جهان است که در آن از پیچیده‌ترین و دقیق‌ترین شیوه‌های علمی برنامه‌ریزی استفاده میشود.

سپس نتایج کار در بررسی کمیسیون دولتی برنامه‌ریزی بنظر مسئولان حکومتی میرسد و از دیدگاه سیاست کلی کشور، با در نظر گرفتن اهداف و برنامه‌های هر وزارت خانه، مورد کاوش قرار میگیرد. پس از آن است که با نظر گرفتن اولویت‌های لازم و برآورد نیروهای مولده موجود، طرح مقدماتی برنامه اقتصادی کشور برای مدت ۵ سال تهیه میشود. ولی این طرح‌تنها یک طرح مقدماتی است. مرحله بعدی، تقدیم طرح مقدماتی به وزارتخانه‌های مختلف و از آنجا به کلیه کارخانه‌ها، معدن‌ها و موسسات کشاورزی تا کوچکترین واحد تولیدی کشور است. از این پس کار بررسی طرح مقدماتی از طرف شوراها و سندیکا‌های کارگری آغاز میگردد. نظارت دموکراتیک زحمتکشان بر ارقام طرح مقدماتی بند به بند انجام میگیرد و کارگران نظریات اصلاحی و تغییرات پیشنهادی خود را به آن اضافه میکنند. سپس طرح اصلاح شده با پیشنهادهای لازم به کمیسیون دولتی برنامه‌ریزی باز گردانده میشود.

این جنبه از مشارکت کارگران و زحمتکشان در تدوین برنامه اقتصادی شورویکی از چشمگیرترین خصائص نظام سوسیالیستی وناشی از درک عمیقی است که سوسیالیسم از مفهوم واقعی دموکراسی و تعیین سرنوشت خلق بدست خود دارد. در واقع علاوه بر زبده‌ترین کارشناسان، میلیون‌ها زحمتکش در تدوین برنامه‌های اقتصادی کشور فعالانه مشارکت دارند.

یکی از ناظرین خارجی درباره برنامه‌ریزی اقتصادی در کشور لنین چنین مینویسد:

"در هر گوشه از کشور شوروی شاهد آن بودم که کارگران و زحمتکشان با غرور خاصی می‌گفتند این کارخانه ماست، این بیمارستان ماست، این مدرسه ماست. آنها ضمیر "ما" را نه از این بابت که کارخانه و یا بیمارستان را ملک شخصی خود میدانند، بلکه از این بابت که آنها را در خدمت خود گرفته‌اند بکار می‌برند. آنها بخوبی میدانند که ثمره کار و فعالیت کارخانه و بیمارستان و مدرسه و غیره مستقیماً متوجه خود ایشان میگردد و آنها این واقعیت را با تمام وجود لمس میکنند.

از این رو با احساس مسئولیت تمام ، در بهبود وضع آن میکوشند و در طرح و برنامه ریزی‌ها با علاقه کامل شرکت میجویند ."

پس از دریافت طرح اصلاح شده و پیشنهادهای اضافی ، مرحله سوم کار برنامه ریزی توسط کارشناسان کمیسیون برنامه ریزی و مسئولان دولتی انجام میشود که عبارتست از تدوین نهائی برنامه اقتصادی کشور و ابلاغ آن به کلیه واحدهای تولیدی در سراسر کشور . از این مرحله به بعد ، کارگران و زحمتکشان کشور وظیفه اجرای دقیق آنرا بعهدہ دارند .

اقتصاد پویا و شکوفای اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در عصر ما گواه زنده پیروزی برنامه ریزی متمرکز اقتصادی در نظام سوسیالیستی است .

در این نظام ، تولید و مصرف شکل منطقی بخود میگیرند . دیگر هرج و مرج و قانون جنگل حکمفرما نیست ، بلکه تولید بر مبنای برنامه دقیق و با در نظر گرفتن نیازهای جامعه صورت می پذیرد .

برنامه منجسم و متمرکز اقتصادی امکان میدهد برای همه کس کار فراهم شود . اشتغال به کار در چنین جامعه‌ای حق مسلم هر فرد شناخته میشود و تنگ بیکاری برای همیشه از دامن جامعه زدوده میگردد . آنچه که در نظام سرمایه داری لشکر بیکاران را ایجاد میکند ، انگیزه کسب سود از طرف سرمایه داران است که با تنگ شدن بازار مصرف تولید را متوقف کرده کارگران را بخیابان‌ها میریزند . در نظام سوسیالیستی کار کارگران ثروت تمامی جامعه را افزایش داده زندگی را بهبود می بخشد ، مصرف همه را بالاتر میبرد و بهتر میکند و رفاه همگانی را فراهم میسازد . رشد نیروهای مولده در چهار چوب تنگ مناسبات تولیدی سرمایه داری دچار وقفه گشته در نهایت موجب نابودی نظام سرمایه داری میگردد . ولی در نظام سوسیالیستی ، با تغییر مناسبات تولیدی از طریق اجتماعی کردن وسائل تولید ، نیروهای مولده از بند رها گردیده ، میدانی بی حد و مرز برای ادامه رشد خود می یابند .

بیکاری و بحران و تورم با ماهیت نظام سوسیالیستی بیگانه است . هم اکنون جهان سرمایه داری با یکی از عمیق ترین بحران‌های اقتصادی خود مواجه گشته

است. ده‌ها میلیون نفر بیکارند، سرمایه‌داران توده‌های زحمتکش را تحت فشار شدید قرار داده بار سنگین بحران اقتصادی را که نظام سرمایه داری بوجود آورده است بر دوش آنها می‌نهند. تورم پولی، قدرت خرید زحمتکشان را مورد تهدید جدی قرار داده است. گرانی روز افزون بیداد میکند. در عوض کشورهای سوسیالیستی با آهنگی مداوم به رشد اقتصادی سریع خود ادامه میدهند و اقتصاد آنها بحران، بیکاری، رکود و تورم نمیشناسد. برنامه ریزی مرکزی یکی از وجوه مشخصه نظام سوسیالیستی است.

هر کشور سوسیالیستی موافق با شرایط اقلیمی جوی، طبیعی، اقتصادی، و سنت‌های فرهنگی، اخلاقی و تاریخی خویش این نظام را بنا میکند. همه کشورها الزاما " به یک شکل به سوسیالیسم نخواهند رسید. تاریخ مختلف جوامع، سنن و آداب و فرهنگ ویژه هر یک از آنها، ایجاب میکند که هر یک، از نظر برنامه ریزی، شیوه و طرز کار ویژه خود را برگزینند و بدان عمل کنند. ولی باید در نظر داشت که تمامی جوامع سوسیالیستی را نکاتی مشترک بهم پیوند میدهد که مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و اقتصاد برنامه ریزی شده از مهمترین آنها در این زمینه است.

۱۶ - سوالاتی چند درباره سوسیالیسم

آیا گردش چرخ اقتصاد یک کشور بدون وجود سرمایه‌دار متصور است؟
این سؤال به شکل مختلف در طول تاریخ همواره مطرح شده است. البته واژه سرمایه داری عنصر تازه‌ایست که برای ما امروزی‌ها مطرح میشود. چهارصد سال پیش این سؤال بشکل زیر مطرح بود:

آیا گردش اقتصاد یک کشور بدون وجود فئودالها متصور است؟ در دوران امپراطوری روم سؤال فوق باین شکل مطرح بود: آیا نظام اقتصادی بدون وجود برده‌داران متصور است؟

تاریخ نشان داد که چرخ اقتصاد کشورها بدون برده‌دار، فئودال و سرمایه دار بخوبی می‌چرخد. برعکس در مراحل معین تکامل جامعه وجود برده‌داران، فئودالها و زمینداران و هم اکنون سرمایه داران سد راه رشد نیروهای مولده گشته مانع شکوفایی اقتصاد میشد

البته باید دانست که اقتصاد کشورها، از وجود ابزار تولید مستغنی نیست. زمین، معدن، ماشین، کارخانه ابزار اساسی گردش چرخهای اقتصاد کشور هستند. سرمایه اگر بمعنای وسیله مالی سازمان تولید باشد یکی از همین ابزارهاست، ولی وجود سرمایه دار یعنی شخصی که مالک و صاحب وسایل تولید و منجمله سرمایه بمعنای وسیله استثمار و خرید نیروی کار، برای اقتصاد کشور امری ضروری به شمار نمی رود. مثلاً "بدون داس درو کردن ممکن نیست ولی آیا میتوان گفت محصول را با داس نمیتوان درو کرد مگر آنکه داسها همه متعلق به یک فرد باشد. بعبارت دیگر آیا میتوان گفت تا داسها همه متعلق به یک شخص نباشد و آن شخص بخشی از محصول را به عنوان حق مالکیت داسها دریافت نکند امر دروغیبر ممکن است. پاسخ البته منفی است.

در اوایل سرمایه داری، صاحبان وسائل تولید تا حدی در اداره ی کارخانهها و واحدهای تولیدی شرکت می جستند و وجودشان بعنوان مدیر و سازمانده تا حدودی مفید بود. ولی امروزه تنها کارشان رسیدگی به حساب و کتاب ثروتی باد آورده است. آنها برای مدیریت و اداره و سازماندهی، مدیران متخصص را برای بکار انداختن سرمایه و خرید نیروی کار استخدام می کنند. بدین طریق صاحبان وسائل تولید که در دوران جوانی سرمایه داری تا حدودی نقش موثر بعهدہ داشتند هم اکنون نقش انگلی دارند.

چه کسی میتواند انکار کند که اقتصاد کشور اگر فارغ از وجود این انگلها باشد میتواند موثرتر و با تحرک بیشتری عمل کند؟

برعکس، تضادهای سرمایه داری به آن درجه رسیده اند که برای ادامه رشد نیروهای مولده حذف سرمایه داری از میدان اقتصاد در دستور روز قرار می گیرد. آیا انسانها بدون محرک کسب سود به کار تن در میدهند؟

بهترین جواب به سوءال فوق این است که زحمتکشان، یعنی اکثریت قاطع افراد جامعه هم اکنون، در بطن جامعه ی سرمایه داری، بدون محرک کسب سود کار کنند. از کارگران یک کارخانه سوءال کنید که سود حاصل از کار آنها به جیب چه کسی سرازیر میشود. یک صدا جواب خواهند داد به جیب سرمایه دار یعنی صاحب کارخانه. پس زحمتکشان به چه دلیل به کار تن در میدهند؟ اگر انگیزه کار آنها

کسب سود نیست پس چیست؟

اکثریت قاطع افراد جامعه سرمایه داری از روی ناچاری به کار تن در میدهند. اگر کار نکنند خود و خانواده شان به مرگ از گرسنگی محکومند. آنها کار میکنند تا دستمزد دریافت کنند و با آن نان، لباس و حوائج زندگی خود و خانواده‌ی خود را فراهم آورند.

در نظام سوسیالیستی نیز انسانها برای ادامه زندگی خود مجبورند کار کنند. ولی در این نظام انگیزه کار کردن با آنچه در سرمایه داری وجود دارد ماهیتاً متفاوت است.

در نظام سوسیالیستی، زحمتکشان داوطلبانه در گسترش سطح تولید کوشا هستند، زیرا که در این نظام ثمره‌ی کار و کوشش هر یک به رفاه همگانی جامعه منتهی می‌شود نه به پر کردن جیب گروه کوچک سرمایه داران. انگیزه‌ی نیرومند کار و کوشش زحمتکشان همین بهبود وضع زندگی همگانی و ارتقاء سطح مادی و معنوی و رفاه همگانی است. در سرمایه داری کار از روی ناچاری و برای رهایی از گرسنگی و خطر مرگ است. در سوسیالیسم زحمتکشان برای رفاه زندگی خویش، حداکثر توانایی، استعداد و دوق خود را در امر تولید بکار می‌گیرند. ولی در نظام سرمایه داری بیکاران برای کاهش درجه استثمار توسط سرمایه داران به حداقل کار ممکن تن در میدهند. کار در نظام سوسیالیستی وسیله‌ی شکوفایی شخصیت انسانی و در سرمایه داری وسیله‌ی از خود بیگانگی و به زنجیر کشیدن زحمتکشان است.

هستند کسانی که این سؤال را مطرح می‌کنند که اگر برای زحمتکشان معمولی کسب سود انگیزه انجام کار و فعالیت اجتماعی نیست، در عوض برای مخترعین و دانشمندان و نوآوران و نوابغ کسب سود و ثروت انگیزه‌ی بسیار پرتوانی است و اگر این انگیزه وجود نداشته باشد، پیشرفت علم و تکنیک و فرهنگ در جامعه مختل می‌گردد. نمونه‌ها در تأیید ادعای فوق بسیار نادرند. برعکس شواهد بر این گفته دلالت میکنند که دانشمندان نه با هدف کسب ثروت، بلکه به نیت ارضای قریحه نوآوری و استعداد خود دست به کشفیات و اختراعات می‌زنند. امیال و آرزوهای دانشمندان و محققین نه با پرداخت پول کلان بلکه با فراهم آوردن شرایط لازم و ضروری بمنظور تسهیل کار تحقیقاتی و اکتشافی آنها میسر است. اغلب دانشمندان

زندگی بسیار معمولی و خالی از تجمل را می‌گذرانند. دنیای والای علم و هنر و نوآوری جایی برای تجمل پرستی و ثروت اندوزی باقی نمیگذارد. شواهد و نمونه‌ها در این باره بی‌شمارند.

بعنوان مثال، نام چهار شخص زیر را در نظر آورید. رمینگتن، اندروود، کوروننا و شولز، همه‌ی آنهايي که با ماشین نویسی سر و کار دارند سه نام اول را به خوبی می‌شناسند. اینها ۳ مارک معروف ماشین تحریراند که در همه‌ی جهان مورد استفاده قرار دارد. رمینگتن، اندروود و کوروننا نام‌های سه کارخانه‌دار ثروتمندی است که ماشین‌های تحریر را ساخته و در همه‌ی دنیا بفروش رسانده‌اند. اما آن چهارمی کیست؟ آقای شولز را چه کسی می‌شناسد؟ آقای شولز همان شخصی است که ماشین تحریر را اختراع کرده است. اختراع ماشین تحریر بتوسط آقای شولز نه ثروت و نه مقام و نه شهرت آقایان رمینگتون، اندروود و کوروننا را برای وی فراهم آورد. سود اختراع ماشین تحریر نه عاید آقای شولز بلکه عاید سه سرمایه‌دار نامبرده گشت. اصلاً آقای شولز برای کسب سود و ثروتمند شدن ماشین تحریر را اختراع نکرد. او ماشین تحریر را به قصد تهیه‌ی وسیله‌ی جالب و آسان برای تحریر مقالات اختراع کرد. انگیزه آقای شولز انگیزه‌هزارها دانشمند و مخترع دیگر است که هر روز با کار خود مرزهای علم و صنعت و هنر را بدون چشم داشت به مال دنیا گسترش می‌دهند. البته نمی‌خواهیم بگوئیم که نیستند دانشمندانی که کسب پول و مقام را مد نظر دارند و این امر خود زائیده نظامی است که پول را والاترین ارزش جامعه قرار داده است. ولی در همین جوامع سرمایه‌داری نیز بسیارند دانشمندانی که کار علمی خود را برای پیشبرد علم و نه کسب پول و مقام دنبال میکنند. وانگهی حالا دیگر مدتهاست که امر تحقیق و نوآوری شکل قدیمی خود را از دست داده است. دانشمندان و محققین امروز در لابراتوار شخصی خانه خود، مانند کیمیاگران، به کشف رموز طبیعت و نوآوری نمی‌پردازند، بلکه در موسسات وابسته به شرکتهای عظیم تولیدی و صنعتی یا موسسات بزرگ دولتی مشابه و یا موسسات آموزشی بسیار گسترده به کار تحقیق مشغولند و همانند هر کارمند دیگری از مالک کارخانه یا موسسه مربوطه دولتی یا شخصی حقوق ماهانه دریافت میکنند. چیزی که دانشمندان در کار تحقیقی طالب آن هستند تأمین شغلی، دسترسی به لابراتورهای مجهز و تشویق

است نه کسب ثروت و مقام . فرض کنیم که دانشمندی به کشف شیوه جدیدی در امر تولید نائل آید . سود حاصل از آن بجیب او سرازیر نخواهد شد . شاید موسسه مربوطه حقوق ماهانه او را افزایش دهد و یا مقام بالاتری بوی ارجاع نماید . ولی سرمایه دار سود حاصله از بکار گرفتن شیوه نو را به او نخواهد داد . در جامعه سوسیالیستی دانشمندان و هنرمندان جا و مقام والای خود را می یابند . نظام سوسیالیستی آنها را بعنوان قهرمان کار سوسیالیستی به جامعه معرفی میکند و مورد تشویق مادی و معنوی قرار میدهد .

آیا در جامعه سوسیالیستی ، دستمزدها برای همه یکسان است ؟

خیر همه زحمتکشان حقوق و مزایای برابر دریافت نمیکنند . کارگر متخصص از کارگر غیر متخصص دستمزد بیشتری میگیرد . یک موزیسین نابغه نسبت به یک موزیسین متوسط از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار است . آن معدن چی که مثلاً " ۸ تن مواد معدنی در سال استخراج میکند ، بیش از آن دیگری که فقط ۶ تن استخراج میکند ، عایدی دارد .

درآمد افراد متناسب با کیفیت و کمیت کاری است که انجام میدهند .

در این نظام هیچگاه این امکان وجود ندارد که درآمدهای اشخاص به سرمایه تبدیل گردد . یعنی نمیتوان با آن وسائل تولیدی خریداری کرده و توسط آن به استثمار کارگران پرداخت . در جامعه سوسیالیستی مالکیت وسائل تولید اجتماعی است . با درآمد بهتر میتوان زندگی مرفه تر و غنی تر داشت ، ولی بهیچ وجه نمیتوان آنرا وسیله استثمار دیگران قرار داد . اگر چه نا برابری درآمدها ، تا حدودی ، بین افراد جامعه سوسیالیستی وجود دارد ، ولی نا برابری شانس و امکانات برای انسانها وجود ندارد .

اگر کارگران متخصص درآمدهای بالاتری دارند ، برای همه کارگران غیر متخصص این امکان وجود دارد که در مراکز کارآموزی همگانی کیفیت کار خود را بالا ببرند و بتخصص در این یا آن رشته دست یابند . اگر مدیران ، مهندسان ، نویسندگان ، هنرمندان ، تکنیسین ها از درآمدهای بیشتری برخوردارند ، نظام آموزشی مجانی و همگانی به همه این امکان را میدهد تا در همه رشته ها به بالاترین سطوح علمی و فنی و هنری دست یابند .

فرق مابین سوسیالیسم و کمونیسم کدامست؟

وجه مشترک سوسیالیسم و کمونیسم در آن است که در هر دو نظام، مالکیت وسائل تولید اجتماعی است و اقتصاد جامعه برنامه‌ریزی شده است. سوسیالیسم مستقیماً بعد از جامعه سرمایه داری پدید می‌شود و اولین مرحله پیدایش نظام نوین بعد از سرمایه‌داری است، در حالیکه کمونیسم مرحله تکامل یافته سوسیالیسم است. شعار جامعه سوسیالیسم این است:

"از هر کس به اندازه امکاناتش و بهر کس به اندازه کارش". شعار جامعه

کمونیستی چنین است:

"از هر کس به اندازه امکاناتش و بهر کس به اندازه نیازش".

در جامعه سوسیالیستی این امکان وجود دارد که هر کس متناسب با کاری که انجام داده است، از نعمات مادی و معنوی برخوردار باشد، ولی رشد نیروهای مولده هنوز بدان سطح نرسیده است که هر کس به اندازه نیازش از نعمات برخوردار گردد. هدف جامعه کمونیستی تحقق این امر است که هر کس با اندازه نیازش از نعمات برخوردار گردد. طبیعی است که رسیدن به مرحله توزیع کمونیستی ثروت در گرو رشد فوق العاده نیروهای مولده است، زیرا تنها در جامعه ای که در آن وفور نعمات باشد هر کس میتواند با اندازه نیازش از نعمات سود جوید.

در ضمن ماهیت کار در جامعه سوسیالیستی خصلت تازه‌ای می‌یابد. رشد فرهنگی انسانها بآن درجه از تکامل میرسد که کار را بعنوان وسیله ضروری شکوفائی شخصیت انسانی تلقی میکنند. در جامعه کمونیستی، خلاقیت و شکوفائی شخصیت انسانی، خصلت بارز کار انسانهاست. سوسیالیسم مرحله اول از تکامل نظام کمونیستی است که در آن رشد سریع نیروهای مولده و استقرار فرهنگ جدید انسانی انجام می‌پذیرد. سوسیالیسم مرحله گذار از نظام سرمایه داری به نظام کمونیستی است. در اینجا سوسیالیسم را بمثابه نظام اجتماعی مطرح کرده‌ایم. این واژه به معنای یک آئین یا مسلک یا آموزش نیز هست که هدفش ایجاد چنان نظامی است. احزابی که چنین مسلک و مرامی دارند سوسیالیست نامیده میشوند.

البته نباید تصور کرد که در جهان تمامی احزابی که خود را سوسیالیست

می‌نامند واقعا "طالب جامعه سوسیالیستی هستند".

در جهان بسیاری از احزاب نام خود را سوسیالیست نهاده‌اند ولی در حقیقت خصلت سازشکارانه سوسیال دمکراسی داشته و رفرمیست هستند . آنها عقیده دارند که نظام سرمایه داری را با اصلاحات تدریجی میتوان تغییر داد و دولت سرمایه داران را از طریق اصلاحات به دولت کارگران تبدیل نمود . این احزاب سوسیالیست در واقع از نظام سرمایه داری دفاع میکنند . نقش آنها گول زدن طبقه کارگر و بتعویق انداختن انقلاب سوسیالیستی است ، انقلابی که در عصر ما در دستور روز قرار دارد .

احزاب دروغین سوسیالیست در انگلستان ، آلمان ، فرانسه و بسیاری از کشورهای دیگر سالیان دراز مصدر کار بوده یا هنوز هم هستند ، ولی در این مدت کوچکترین تغییری در ماهیت نظام سرمایه داری این کشورها حاصل نگشته است . آیا سوسیالیسم بدین معنی است که دیگر هیچ کس مالک چیزی نیست و همه چیز متعلق به جامعه است ؟

درست بر عکس ، یکی از هدف‌های نظام سوسیالیستی آن است که کلیه افراد جامعه را از مالکیت لوازم زندگی و مایحتاج ضروری زندگی برخوردار سازد ، نه آنکه اقلیتی همه چیز داشته باشد و اکثریتی هیچ چیز نداشته باشد . در جامعه معاصر باید دو نوع مالکیت را از هم تمیز داد . اول آن نوع مالکیت که ماهیتاً " و طبیعتاً " خصوصی است ، همانند مالکیت بر لوازم زندگی : پوشاک ، اغذیه ، وسائل خانه و غیره دیگر آن نوع مالکیت که از روی طبیعت و سرشت خود خصلت خصوصی ندارد ، مانند مالکیت بر وسائل تولید . این نوع وسائل برای رفع حوائج زندگی شخصی انسانها ضرورت ندارد ، بلکه برای تولید لوازم زندگی کلیه انسانهای تمامی جامعه بکار میرود . واضح است که یک شخص برای ادامه زندگی و رفع حوائج خود حتماً نباید مالک کارخانه هواپیما سازی و یا تولید پودر رختشوئی باشد .

هدف سوسیالیسم این نیست که انسانها را از مالکیت نوع اول محروم سازد . خیر . چنین چیزی نیست . سوسیالیسم مالکیت نوع دوم را لغو میکند ، یعنی ابزار تولید را که باید برای همه جامعه وسائل ضروری تولید کند از دست مثنی سرمایه دار در آورده در اختیار جامعه می‌گذارد . در این صورت آن قسمت از ثروت تولید شده بتوسط کارگران که بعنوان سود بکراست بحیب مثنی سرمایه دار سرازیر

میشد بصاحبان اصلی خود، یعنی زحمتکشان بر میگردد. از همین پول زحمتکشان برای خود، یعنی بشکل مالکیت نوع اول، خانه، البسه، کتاب، غذا، اثاث خانه و غیره... خریداری می کنند. از این پول زحمتکشان برای پیشبرد سطح فرهنگ خود استفاده می کنند. به سینما میروند، به تئاتر میروند، به کنسرت میروند، صفحه میخرند، کتاب میخرند و به مسافرت میروند.

در واقع سوسیالیسم یعنی مالکیت خصوصی هر چه بیشتر بر وسائل ضروری زندگی انسانها برای زندگی مرفه تر، و سلب مالکیت خصوصی از وسائل تولید برای جلوگیری از استثمار فرد از فرد.

آیا سوسیالیستها پایه گذاران نبرد طبقاتی اند؟

نبرد طبقاتی از پدیده های ضروری جوامعی است که به طبقات متخاصم تقسیم گشته اند. سرمایه داری از روی سرشت خود وجود طبقات متخاصم را باعث میگردد. مبارزه ی طبقاتی تا زمانی که جامعه به طبقات متخاصم تقسیم گشته است ادامه دارد و تنها هنگامی خاتمه می پذیرد که تقسیم جامعه به طبقات متخاصم، خاتمه پذیرد. این سوسیالیستها نیستند که جنگ طبقاتی را پایه گذاری میکنند. جنگ طبقاتی اختراع انسانها نیست، یک واقعیت عینی و خارج از ذهن انسانهاست که در جوامع طبقاتی وجود دارد. انسانها وجود این واقعیت عینی را در می یابند و قوانین آن را کشف میکنند. سوسیالیستها آنهایی هستند که به مبارزات طبقاتی در جوامع طبقاتی اعتقاد دارند و روند تکامل این جوامع را در نبرد طبقاتی و پیروزی نو بر کهنه می بینند.

سوسیالیستها بر مبنای اصل فوق به سازماندهی طبقه کارگر، یعنی طبقه بالنده و آن طبقه ای که آینده برای اوست، میپردازند تا با یک انقلاب اجتماعی نظام کهنه سرمایه داری را بدور بریزند و جامعه بی طبقه سوسیالیستی را جایگزین آن سازند.

سوسیالیستها میکوشند تا شالوده جهان فردا را بر اساس برابری و برادری و آزادی پی ریزی کنند.

سطح زندگی در امریکا که نمونه کشور سرمایه داری است از سطح زندگی در شوروی که یک کشور سوسیالیستی است بالاتر است. آیا از این امر نمیتوان نتیجه

گرفت که سرمایه داری بر سوسیالیسم برتری دارد؟

خیر، زیرا که سرمایه داری امریکا تاریخی ۲۰۰ ساله را پشت سر دارد، در حالیکه از سوسیالیسم شوروی کمی بیش از ۶۰ سال نمی گذرد. مقایسه این دو همانند مقایسه نیروی مردی است بالغ و کودکی چند ساله و در حال رشد. وانگهی نباید از نظر دور داشت که اتحاد جماهیر شوروی، در بدو انقلاب سوسیالیستی، کشوری بود عقب افتاده که در آن پس از جنگ جهانی اول و خرابیهای ناشی از آن، سه سال جنگ خانمان برانداز داخلی (۱۹۲۱-۱۹۱۸) ویرانیهای بسیار بجای گذاشته بود. و پس از انقلاب، سالها درگیر ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ اول و جنگ داخلی بود. بعلاوه، از هر طرف در محاصره اقتصادی و هدف دشمنی کشورهای سرمایه داری قرار داشت. هنگامیکه اتحاد جماهیر شوروی دست اندرکار صنعتی کردن کشور شد، امپریالیستها با برافروختن جنگی دیگر ضربه مهلکی بر اقتصاد آن وارد آوردند. در جنگ جهانی دوم شوروی مورد هجوم وحشیانه فاشیسم هیتلری قرار گرفت. بار دیگر صنایع و تمامی اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی درهم کوبیده شد. طی جنگ دوم شوروی پنجاه برابر ایالات متحده آمریکا کشته داد. جنگ عواقب دردناک و ضربات خورد کننده بر پیکر جامعه نو بنیاد شوروی سوسیالیستی وارد آورد. در حالیکه آمریکا از میدان کارزار بدور بود و درگیر و دار جنگ صنایع نظامی خویش را به سرعت گسترش داد. در این شرایط، مقایسه سطحی مزایای دو نظام، از طریق مقایسه سطح زندگی در شوروی و آمریکا، یعنی این غنی ترین کشور سرمایه داری، کاری بیهوده و بی ارزش است. مقایسه هنگامی مفهوم پیدا میکند که وضع هر کشور را با وضع گذشته و راه پیموده شده راطی مدت زمان معین بررسی کنیم، یا پیشرفت دو کشور هم سطح از نظر رشد اقتصادی را با هم مقایسه نمایم. به عنوان مثال اگر روسیه تزاری قبل از انقلاب را در نظر بگیریم و با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امروز مقایسه کنیم، راه پیموده شده اعجاب انگیز و در خور تحسین می نماید. اگر اقتصاد کشور ترکیه را با بلغارستان که چهل سال پیش وضع تقریباً مشابهی داشتند مقایسه کنید، آنگاه برتری خلل ناپذیر نظام سوسیالیستی بخوبی نمایان میگردد. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که هم اکنون اقتصاد کشورهای سوسیالیستی جهان با آهنگی موزون و سرعتی بیش از اقتصاد کشورهای سرمایه داری

رشد می یابد. بعنوان مثال تولید صنایع شوروی از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۵۵ بیش از ۴۰ برابر شد یافت، در حالیکه رشد صنایع آمریکا در همین مقطع زمانی، سه برابر بود.

سطح تولید صنایع شوروی هم امروز برابر با سطح تولید کل ۷ کشور بزرگ سرمایه داری غربی، یعنی آلمان، فرانسه، انگلستان، دانمارک، سوئیس، ایتالیا و بلژیک همگی با هم است، چال آنکه تا چندی پیش تولید این کشور از آلمان یا انگلستان بنتهائی کمتر بود.

برتری کنونی سطح تولید در ایالات متحده آمریکا امری گذرا است. اگر صلح در جهان برقرار باشد، تا یک دهه دیگر اقتصاد اتحاد شوروی از ایالات متحده آمریکا برتری خواهد جست و مقام اول رشد اقتصادی جهان را اتحاد شوروی کسب خواهد کرد. از هم اکنون شوروی در بسیاری از رشته‌ها از آمریکا پیشی گرفته است. در علم و فرهنگ، در آموزش و پرورش، در ورزش، در بهداشت عمومی، در صنایع فولاد، در تولید نفت، در صنایع مکانیک و در بسیاری از رشته‌های دیگر اتحاد جماهیر شوروی مقام اول را در جهان دارد.

از آنجا که "سرشت انسانها تغییر ناپذیر است" آیا سوسیالیسم محکوم به شکست نیست؟

خصائل و خصوصیات روش و منش انسان که در جامعه سرمایه داری حاکم است ناشی از سرشت انسانها نبوده و بنا بر این ابدی و تغییر ناپذیر نیست. ماشین جوامع سرمایه داری بنحوی سازمان یافته است که در بین دنده‌های خود انسانها را خود خواه، فردگرا و بدون احساس همدردی بار می‌آورد. نظام اجتماعی سرمایه داری چنان است که انسانها برای پیشرفت چاره‌ای جز له کردن دیگران ندارند. نفع یکی مستلزم زیان دیگران است و هر وسیله‌ای برای تأمین منافع شخصی جایز شمرده میشود. این خصائل را نمیتوان ناشی از سرشت انسانها دانست و نباید پنداشت که انسانها بعلت سرشت خود مدام در حال نزاع و جنگ برای کسب منافع شخصی بسر می‌برند. علم انسان شناسی ثابت میکند که این خصائص از سرشت انسان برنمیخیزد و مثلاً "در قبایل هنوز تکامل نیافته‌ای که هم اکنون در این گوشه و آن گوشه جهان زیست میکنند، خصائل و روش بینش انسانها کاملاً" با خصائل،

و خصوصیات حاکم در جامعه سرمایه‌داری متفاوت است. علم تاریخ نیز نشان میدهد که چنان ادعاهائی از پایه بی اساس است و در جوامع برده داری و فئودالی رفتار انسانها با جامعه سرمایه‌داری مغایرت داشته است. تاریخ نشان میدهد که انسانهای هر صورت بندی اجتماعی، در کل خویش، خصائل ویژه خود دارند.

تنها در آن نظام اجتماعی که انسانها برای رفع حوائج ضروری خویش راهی دیگر جز از پای در آوردن ممنوع خود نداشته باشند، البته نزاع و برخورد خصمانه، دو مشخصه رابطه بین انسانها خواهند بود. ولی اگر اساس جامعه‌ای بر شالوده همکاری بین انسانها قرار گرفته باشد، در این صورت شالوده رابطه انسانها برادری و همکاری متقابل است.

۱۷- آزادی

از بدو پیدایش جوامع انسانی، حتی در همان مرحله کمون اولیه، مسئله آزادی بمعنای مختار بودن در چهار چوب اجبار و تحمیل ناشی از رابطه بین طبیعت و اجتماع و در پیوند با دو مقوله جبر و اختیار مطرح شد. ویژگیهای جوامع اولیه بشری کدامند؟ سطح بسیار نازل نیروهای مولده و وجود اجتماعات انسانی بر مبنای همکاری برای رفع نیازهای اولیه انسانها. کمونهای اولیه جوامع طبقاتی نبودند، طبقه‌ای طبقه دیگر را مورد استثمار قرار نمی‌داد. علت آنهم این بود که در این جوامع سطح نیروهای مولده بینهایت نازل و ناچیز بود، ابزار تولید بسیار ابتدائی و رشد نیافته بودند. سطح تولید در جامعه به آن حد نبود که عده‌ای بی نیاز از کار کردن باشند و از ثمره کار دیگران زندگی کنند. کمون اشتراکی اولیه جامعه‌ای بود بسیار ابتدائی بر مبنای همکاری مشترک افراد قبایل و اجتماعات انسانها. آیا میتوان گفت که انسانهای کمون اشتراکی اولیه انسانهای "آزاد" بودند؟ آیا آزادی بر جوامع اولیه حکمفرما بود؟

خیر هرگز چنین چیزی نبود. انسانهای این جوامع بمعنی واقعی کلمه فاقد هرگونه آزادی بودند. در تلاش معاش، در نبردی سهمگین و نابرابر با طبیعت نا مأنوس درگیر بودند. در معرض تهاجم حیوانات وحشی قرار داشتند و اغلب طعمه آنها میشدند. از طلوع آفتاب تا شامگاه با تلاشی جانفرسا در تهیه خوراک میکوشیدند و با اینهمه دسته دسته از گرسنگی جان میدادند. در مقابل هر نوع

بیماری، بدون دفاع و محکوم بمرگ بودند. از گزند سرما و سیل و آتش‌سوزی و دیگر سوانح طبیعت مصون و محفوظ نبودند. طبیعت هر گونه آزادی عمل را از آنها سلب کرده بود.

این درست است که برده‌داران و اربابان و کارفرمایان با آنان ظلم روا نمیداشتند. این درست است که قوانین اجتماعی حقی را از آنان سلب نمیکرد. ولی این بمعنی آزادی نیست. نباید عدم وجود این نوع موانع را بمعنی آزادی انسانها تلقی نمود.

با پیدایش جامعه طبقاتی برده داری، لشکر عظیم بردگان دیگر طعمه وحوش نمیشدند، ولی اسیر و اجیر برده داران شدند. برده دار بر جان و مال برده اختیار کامل داشت. دولت برده‌داران با وضع قوانین خاص برای تحکیم موقعیت طبقه برده‌داران، هر گونه حقی را از بردگان سلب کرد. بر عکس در چهار چوب امکانات جامعه برداری، برده‌داران آزادی کامل داشتند تا از مواهب دنیا برخوردار شوند. پس آزادی معنائی طبقاتی و نسبی یافت. برده داران انسانهای آزاد بودند و از حقوق ویژه‌ای برخوردار. اما این هم بدان معنی نیست که این طبقه از آزادی مطلق برخوردار بود. آنها هم تا حدودی با قهر طبیعت، بیماری، جنگ، جهل و نادانی دست بگریبان بودند. ولی در مقایسه با بردگان، و بطور نسبی، از آزادی عمل برخوردار میشدند.

در جامعه فئودالی، رعایا و دهقانان تحت قیمومت و فرمانروائی اربابان و مالکین قرار گرفتند. فئودال‌ها با وضع قوانین ویژه، منافع طبقاتی خود را تثبیت کردند و نسبت به رعایا از آزادی‌های وسیع برخوردار بودند. در عوض رعایا همراه با زمین به اربابان تعلق داشته و با زمین خرید و فروش میشدند. اگر چه جان آنها در مقایسه با نظام برده‌داری کمتر از بردگان در معرض خطر قرار داشت، ولی زندگی آنها سخت و مشقت بار و عاری از هر گونه اختیار و آزادی بود.

انقلاب صنعتی و علمی در راه آزادی نسبی رعایا یعنی اکثریت افراد جوامع فئودالی، گامی به پیش نهاد. از آنجا که چرخ صنایع بزرگ به نیروی کارگران احتیاج فراوان داشت، باروی کار آمدن بورژوازی و پی گرفتن نظام سرمایه داری، قوانین مربوط به اسارت رعایا و وابستگی آنها بر زمین ارباب لغو شد. سرمایه داری با

شعار آزادی، برابری، برادری بجنگ نظام ارباب رعیتی برخاست. با مستقر شدن نظام سرمایه داری، رعایای آزاد شده از قید وابستگی به زمین، در تلاش معاش بسوی شهرها سرازیر شدند تا نیروی کار خود را به سرمایه داران بفروشند و بعنوان کارگر مزد بگیر در کارخانه‌ها مشغول به کار شوند. این خود قدم بزرگی در سیر تکاملی آزادی انسانها بشمار میرود. ولی البته این بمعنی تحقق آزادی کارگران و زحمتکشان یعنی اکثریت افراد جامعه سرمایه داری نیست. کارگر فقط آزاد بود که در مقابل دریافت دستمزد، نیروی کار خود را به کارفرمایان بفروشد و از هیچ حق دیگری برخوردار نبود. برعکس سرمایه داران از آزادی‌های وسیع برخوردار بودند و عملاً همه امکانات را در اختیار داشتند. بهداشت، فرهنگ، غذای خوب، پوشاک و خانه مناسب، سیاست، هنر، همه چیز برای طبقه مرفه آماده و مهیا بود و زحمتکشان از آن بی نصیب بودند.

تشکل زحمتکشان و مبارزه بی امان آنها سبب شد که یک رشته از حقوق پایمال شده خود را باز پس گیرند. از این قبیل است تقلیل ساعات کار، بیمه‌های اجتماعی، آموزش ابتدائی، حق اعتصاب، تشکیل سندیکاها، تشکیل احزاب، حق رأی و دیگر حقوق که همه از نتیجه مبارزه‌های خونین و پر مشقت بدست آمده است. در برخی از کشورهای سرمایه داری یا دست نشانده، دد منشانه‌ترین دیکتاتورهای حکمفرماست، بطوریکه هر گونه آزادی از زحمتکشان سلب شده به کوچکترین خواست‌های شان با گلوله پاسخ داده میشود.

اگر چه بدست آوردن یک رشته حقوق اولیه انسانها، آنهم طی مبارزه‌های خونین، بمعنای دستیابی به آزادی نیست ولی البته نباید دستاوردهای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را در جوامع سرمایه داری کم بها جلوه داد. درست برعکس، دستاوردهای طبقه کارگر کمک فراوانی به بهبود شرایط زندگی زحمتکشان و پیشرفت جنبش انقلابی کارگری این جوامع نموده است. طبقه کارگر در طی مبارزات صنفی و سیاسی خود هر روز طبقه سرمایه داران را گامی بعقب پس میراند و شرایط پیشرفت سریعتر جنبش انقلابی را فراهم می‌آورد. ولی تا جامعه سرمایه داری باقی است این هنوز بمعنی آزادی زحمتکشان، یعنی اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه سرمایه داری، نیست.

آزادی را در جوامع سرمایه داری باید از دیدگاه طبقاتی نگریست. در این جوامع، سرمایه داران و ثروتمندان از همه آزادی‌ها برخوردارند و زحمتکشان از آزادی بمعنی واقعه کلمه محرومند و در درجه اول به زنجیر استثمار ناگزیر بسته‌اند. رهائی از این قید و بند و تحقق آزادی زحمتکشان تنها از راه اجتماعی کردن وسائل تولید، برقراری حکومت زحمتکشان، انهدام نظام استثمارگرو آزادی کش سرمایه داری و برقراری نظام سوسیالیستی امکان پذیر است. سوسیالیسم آزادی را برای زحمتکشان بارمغان می‌آورد و آزادی استثمارگران را سلب میکند. بهمین دلیل هم مبلغان سرمایه داری فریاد برآورده‌اند که سوسیالیسم با آزادی ناسازگار است. باید از آنها سؤال کرد آزادی برای چه کسی؟ این حقیقت دارد که سوسیالیسم این آزادی را از طبقه استثمارگر سلب میکند که به بهره کشی زحمتکشان بپردازند. سوسیالیسم آزادی مکیدن شیره جان زحمتکشان را از بین خواهد برد. ولی برای اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه، یعنی زحمتکشان، سوسیالیسم بمعنی آزادی واقعی است.

سوسیالیسم حکومت خلق است برای خلق، نه حکومت مشتی سرمایه دار برای سرمایه داران.

پس سوسیالیسم و سرمایه داری از مفهوم آزادی برداشت مشابهی ندارند. طرفداران سوسیالیسم با مفهوم آزادی برخوردی پیگیرانه و منطقی دارند. آنها میگویند ما طرفدار آزادی‌های سیاسی هستیم، و در عین حال در همین جا متوقف نمیشویم و پیگیرانه این آزادی‌ها را به آزادی‌های اقتصادی نیز تعمیم میدهیم. دولت‌های سرمایه داری پیشرفته تحت فشار زحمتکشان و در نتیجه دستاوردهای مبارزه طبقه کارگر جرأت سلب آزادی‌های سیاسی را از ملت ندارند، ولی با اعطای آزادی‌های اقتصادی بشدت مخالفت میکنند و آنرا تجاوزی بحریم مقدس اختیارات سرمایه داران و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید می‌بینند.

و اما درباره مسئله اعمال خشونت باید گفت که برای رسیدن به جامعه برتر و انسانی‌تر نه تنها طرفداران سوسیالیسم، بلکه هیچ انسانی با عقل سلیم در جهان پیرو اعمال زور و خشونت نیست. برای طرفداران سوسیالیسم هیچ چیز ارزنده تر از آن نیست که گذار از جامعه کهنه به جامعه نو بدون درد و بدون خشونت انجام

پدیدد. ولی حقیقت این است که اراده زحمتکشان در برقراری جامعهٔ سوسیالیستی با مقاومت سرسختانهٔ خشونت‌آمیز سرمایه داران روبرو میشود. بورژوازی و دولت آن تا سرحد امکان و با استفاده از همهٔ شیوه‌های موجود از طریق ارباب، اعمال خشونت و کشت و کشتار از منافع طبقاتی خود دفاع میکند. تازه پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیز ضدانقلابی‌بی‌کار نمینشینند و با ایجاد توطئه و بلوا سعی دارد که سیر جریان تاریخ را عقب بازگرداند و منافع طبقاتی از دست رفتهٔ خود را مجدداً احیاء کند. از اینرو با واکنش دولت کارگری روبرو میشود. دولت کارگری وظیفه دارد از دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی محافظت کند و توطئه‌های ضد انقلاب را در هم کوبد. بزرگترین خشونت‌ها در تاریخ جوامع بشری از نظام سرمایه داری برخاسته‌اند.

فقط در قرن اخیر دو جنگ بزرگ امپریالیستی دهها میلیون کشته بجای گذاشت و ۵۵ میلیون میلیون دلار خسارت مالی به بشریت وارد ساخت. اکنون دیگر انهدام نظام‌های طبقاتی و نابودی سرمایه داری در دستور روز قرار گرفته است. سوسیالیسم با خود، صلح و برادری را همراه آزادی به ارمغان خواهد آورد و اعمال قهر و خشونت را برای همیشه از جهان ریشه کن خواهد ساخت. کار ایجاد نظام سوسیالیستی کاری بس دشوار و عظیم است ولی طبقهٔ کارگر که کفایت و درایت خود را در خلق این همه ارزش‌های نوین به اثبات رسانده است قادر به انجام این کار عظیم خواهد بود.

۱۸ - انسانها در جامعه سوسیالیستی

سوسیالیسم بمعنای رسیدن به غایت مطلوب یا دستیابی به کمال به معنی مطلق آن نیست. سوسیالیسم بیکباره بهشت موعود را بروی زمین فرود نمی‌آورد. همهٔ مسائل انسانها را بیکباره حل نمیکند. جامعه سوسیالیستی آن گروه از مسائل حیاتی را که در مرحلهٔ کنونی رشد جوامع انسانی مطرح است حل میکند. رشد برنامه‌ریزی شدهٔ نیروهای مولده در جامعهٔ سوسیالیستی، دستیابی به سطح زندگی معنوی و مادی بسیار پیشرفته‌ای را امکان پذیر می‌سازد. تغییر بنیادی شیوهٔ زندگی در سوسیالیسم تغییر بنیادی شیوهٔ تفکر انسانها را سبب میشود. در ابتدا انسانها با همان معیارها و ارزش‌های جوامع سرمایه

داری پای به نظام سوسیالیستی میگذراند. همان کومه بینی ها، همان تنگ نظری ها، همان رقابت های خورد کننده، همان فردنگری ها، همان خودبینی ها. ولی این خصائل تدریجا "جای خود را به ارزش های والای انسانی میسپارند. همکاری، حس کمک و معاضدت به هم نوع، برادری و برابری جای خود را در روابط بین انسانها میگذشاید. نسل های رشدیابنده بیش از پیش، در جامعه سوسیالیستی، با عالیترین ارزش های جدید اخلاقی و معنوی خو گرفته و آنها را جزو جدائی ناپذیر خصائل انسانی بشمار می آورند.

مبلغان نظام سرمایه داری چنین وانمود میکنند که سوسیالیسم روح آزادی را در انسانها میکشد. درست بر عکس، آزادی بجز در نظام سوسیالیستی امکان شکوفائی کامل ندارد. سوسیالیسم انسانها را از گرسنگی، بی کاری، بی امنیتی، نابرابری، بی عدالتی، فقر مادی و معنوی، جنگ، اعمال قهر و خشونت رهائی می بخشد.

سوسیالیسم را در خواب و رؤیا نباید جستجو کرد. سوسیالیسم زاده اراده آگاه زحمتکش و ضرورت عینی تکامل اجتماعی است. سوسیالیسم هم اکنون به یک واقعیت موجود در برخی از کشورها بدل شده است. سوسیالیسم مرحله آینده گذار از نظام فرتوت سرمایه داری به نظام بالنده جدید و انسانی است. جهان هم اکنون دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را میگذراند.

۱۹- راه رسیدن به سوسیالیسم

طرفداران فلسفه مارکس برای عقیده اند که گذار از سرمایه داری و رسیدن به جامعه سوسیالیستی خود یک انقلاب عظیم اجتماعی است. آنها معتقدند که این گذار به اراده یک گروه کوچک انقلابی حرفه ای و بدلخواه این و آن وابسته نیست، بلکه تحت شرایط ویژه ای امکان پذیر است.

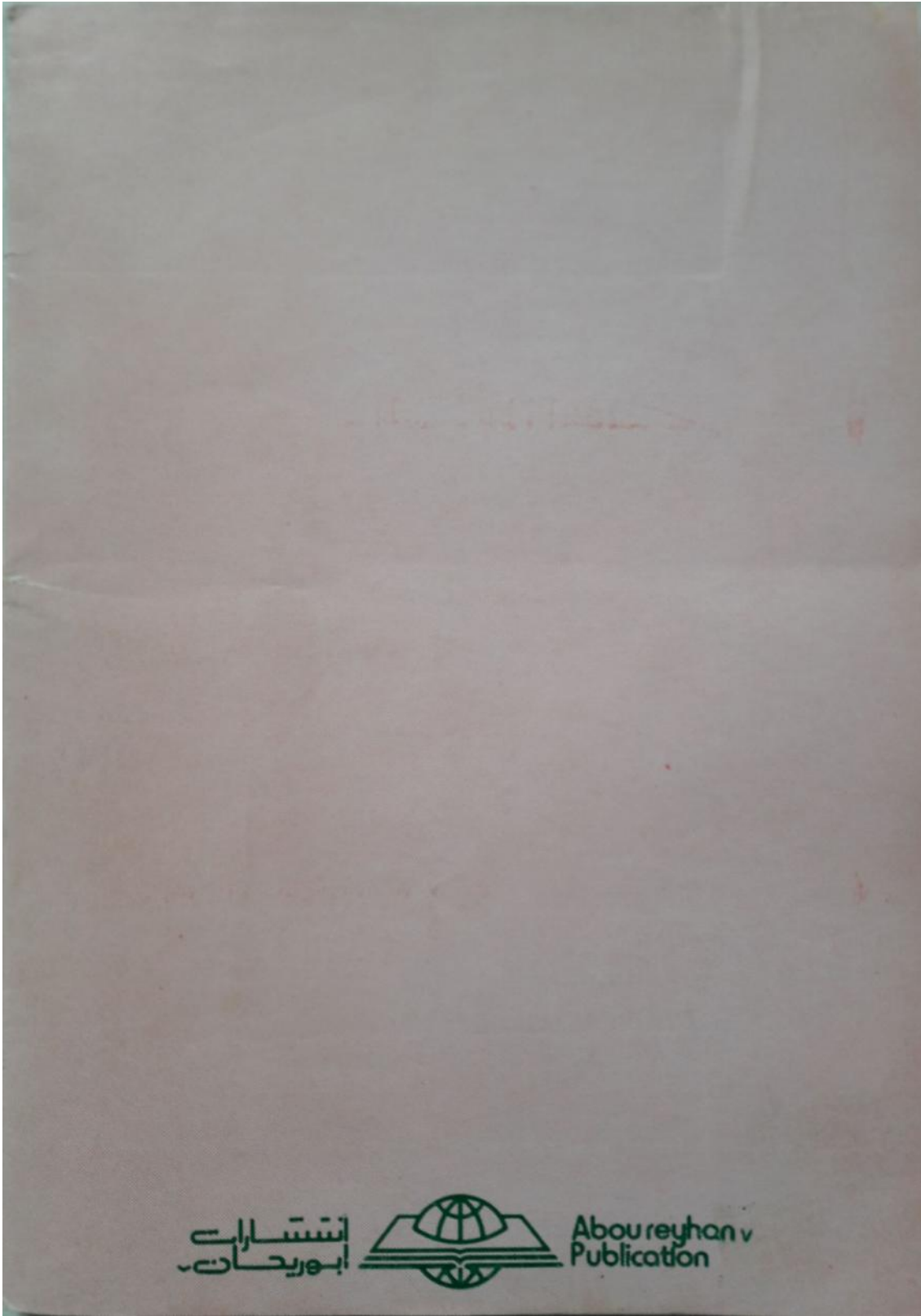
آنها معتقدند که انقلاب اجتماعی کار توده عظیم زحمتکش است که با تشکل در احزاب خود میتوانند کار خطیر انقلاب اجتماعی را سامان دهند.

انقلاب تنها بمعنی عوض کردن مسئولان حکومتی نیست. انقلاب اجتماعی بمعنی برپا کردن آشوب و بلوا و تغییر این شخص و یا آن شخص از شغل و منصب خود نیست. انقلاب اجتماعی بمعنی انتقال قدرت سیاسی از طبقه سرمایه داران به

طبقه کارگران و متحدان وی است. انقلاب سوسیالیستی به معنی واژگون کردن نظام اقتصادی و اجتماعی کهنه سرمایه داری است، بمعنی اجتماعی کردن وسائل تولید و برقراری حکومت زحمتکشان است. تصرف قدرت سیاسی بتوسط زحمتکشان قدم اول در راه انقلاب اجتماعی است.

پس از آن، ضمن هوشیاری برای درهم شکستن مقاومت ضد انقلاب و برطرف ساختن خطر ارتجاع، باید با پی گیری و درایت جامعه سوسیالیستی را بسود زحمتکشان و بدست زحمتکشان بناکرد.

پایان



دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان